

استداد داشت واقع بود. یاقوت گوید انوشیروان پادشاه ساسانی این معبر را بنیاد گذارد تا راه کسانی باشد که از طبرستان به خارج میروند. در جنوب خاوری دریای خزر خلیج آشورا ده قرار دارد و جلو آن برزخی است ریگی و طولانی که بسمت خاور تا نزدیک ساحل گرگان استداد پیدا میکند. حمدالله مستوفی این خلیج و جزیره یا شبه جزیره آنرا بنام « نیم مردان » ضبط کرده گوید « جزیره ایست مردم بسیار در آنجا ساکنند کشتیها که از اروس و گیلان و مازندران میآیند آنجا بیرون میآیند و از آنجا سه فرسنگ است تا استرآباد و محصول بسیار از کشتیها دارد » شهرکی که در عقب آنست و داد و ستد فراوان دارد شهر آباد نامیده میشود ولایت مجاور این ناحیه که ابریشم بسیار از آن بدست میآید و زمینهای غله خیز و تاکستانهای بزرگ داشت موسوم به کبود جامه و سرزمینی بغایت حاصلخیز بود ولی در نتیجه لشگر کشیهای امیر تیمور در پایان قرن هشتم ویران گردید. ظاهراً شهر « روعده » یا « روغد » که ضمن جنگهای امیر تیمور از آن نام برده اند و هنگام لشگر کشی در مازندران سر راه قرار داشته جزء ولایت کبود جامه بوده است. حمدالله مستوفی در وصف این شهر گوید: « شهری متوسط است دور آن چهار هزار گام بود و در میان زمین های حاصلخیز قرار دارد » (۱).

## ۲- گرگان و توابع آن :

ایالت گرگان - یا بقول عرب جرجان - ناحیه وسیعی است مشتمل بر جلگه های پهناور و دره هایی که از دورود « گرگانرود » و « اترك » سیراب میشود و در ناحیه جنوب خاوری دریای خزر واقع شده است. در زمان قدیم، این ایالت، هرچند، گاهی از توابع خراسان شمرده میشد ولی در حقیقت ایالت مستقل و مرکز نشین پادشاهان

طبرستان بود. تغییراتی که در اثر فتنه مغول حادث گردید، ایالت گرگان را از توابع مازندران قرار داد و پس از آن بر اثر لشگرکشیهای امیر تیمور، در پایان قرن هشتم یکسره ویران شد (۱) سرزمینی که در سراسر دوران حکومت خلفای اموی و عباسی بیش از هر ناحیه دیگر سرسختی نشان داد در همان قرنهای خراجی برابر دو میلیون درهم داشت. افزارهای چوبی آن مثل خدنگ و انواع پارچه حریر و شتران بُختی تنومندش دارای شهرتی بسزا بود (۲) گرگان که بمانند طبرستان، باران خیز و دارای استعداد فراوان برای کشاورزی بود مردمی خوش طبع، با وقار، توانگر، جوانمرد، درشت صورت، جنگی، پاک جامه، میهماندار و با سروت داشت. بنای خانه های این شهر از گل، خاکش از خاك آمل خشکتر بود و بوسیله رود هرنده به دو بخش تقسیم میگردد، سمت مشرق شهرستان (گرگان) و سمت مغرب محله بکرآباد واقع قرار داشت اصل ابریشم گرگان و طبرستان از همین ناحیه فراهم میآمد و دو بخش بوسیله پلی بهم مربوط میشد. دهکده های پهناور، قلعه های فراخ محصولات سرد سیری و گرمسیری گرگان شهرتی بسزا داشت و بندرگاهی بنام آبسکون در کنار دریا واقع بود که از آن بوسیله کشتی به باب‌الابواب و جبل و دیلم و جز آن میرفتند. گرگان به بیابانی متصل بود که تا سرزمین خوارزم میپیوست و ترکان آن نواحی از همین مسیر به شمال و شمال شرقی ایران می‌تاختند. بسیاری توابع گرگان، قلعه‌ها و کوهستانهای استواری داشت که گاهی بیش از هزار نفر در آنها سکونت میکردند و مالی بعنوانی به فرمانروایان می‌پرداختند. بسا اوقات، قلعه نشینان کوهستان از پرداخت آن امتناع میکردند و اگر مسالمت و مدارا نمیشد بدرستی و دفاع برمی‌خاستند (۳) پرآترین رود گرگان - که امروز گرگان رود نام دارد - در قرن چهارم «طیفوری»

۱- لسترنج و بارتلد.

۲- البلدان یعقوبی.

۳- ابن حوقل.

نام داشت و طولانی‌تر از آن رود اترک از جلگه‌های خراسان سرچشمه میگرفت و پس از پنجاه فرسنگ سیر و حرکت، ببحر خزر میپیوست (۱) در برابر دارالاماره گرگان، میدانی قرار داشت و شهر دارای نه دروازه بود. بکرآباد شهری کوچک و دارای چند مسجد بود، ساختمانهایش در کنار رودخانه - در محاذات ساحل باختری - قرار داشت. استرآباد نزدیک مازندران و خوش آب و هوا تر از گرگان بود در آن در جریان جنگهای آل بویه با آل زیار ویران گردید. مسجد جامع آن که در دوره اول فتوحات اسلامی ساخته شده بود تا قرن چهارم در بازار - نزدیک دروازه شهر باقی بود. آبسکون بازار بزرگی برای دادوستد ابریشم داشت از سرزهایی بود که در مقابل ترکان و قبایل غز، واقع بود. دژی استوار که از آجر ساخته شده بود شهر را محافظت میکرد و مسجد آن در بازار واقع بود. آبسکون لنگرگاه بزرگ گرگان و دریای خزر بشمار سیرفت تا جایکه گاهی دریای خزر را بنام دریای آبسکون مینامیدند. در شمال آبسکون - و چهار منزلی شهر گرگان - محلی موسوم به دهستان، در ولایتی بهمین نام، قرار داشت که در قرن چهارم سرزمین ترکان بود. دهستان شامل چند دهکده و باغستان ساحلی و جمعیت آن پراکنده بود. نزدیک آن خلیجی کم عمق قرار داشت که قایقها در آن لنگر می‌انداختند و ساکنان نواحی از همانجا، ماهی بسیار صید میکردند. مهمترین آبادی دهستان «آخور» (۲) نام داشت که در قرن چهارم شهرستانی مشمل بر بیست و چهار دهکده و در حقیقت بزرگترین آبادیهای ایالت گرگان بود. در این شهر، سناره یا برجی واقع بود که از دهکده‌های دور دست دیده میشد. در خاور آخور سر راه

۱- لسترنج بنقل از مقدسی و حمدالله مستوفی.

۲- برای دریافت اطلاعات بیشتر لطفاً به شماره ۴؛ تعلیقات مراجعه

خوارزم شهری با سه دروازه وجود داشت بنام رباط (۱) که در قرن چهارم سلطان وقت، قلعه آنرا ویران ساخت. رباط، شهری معمور، دارای بازاری وسیع، عمارات خوش منظر و مسجدی نیکو بنام مسجد کهنه بود که ستونهایی از چوب در آن قرار داشت. در قرن چهارم نصف این مسجد زیر زمین بود و شهر، مسجد دیگری با مناره ای زیبا داشت. در چهارم منزلی دهستان - لب کویر سر راه خوارزم شهری با هزار خانوار بنام «فراوه»<sup>۲</sup> بود که سرزغز بشمار میرفت. فراوه، دارای رباط و پادگانی بود که آن منطقه را از تاخت و تاز ترکان حفظ میکرد. میگویند بنای آن هنگام خلافت مأمون، بدست عبدالله طاهر نهاده شد. بنظر میرسد که فراوه با قزل اروات امروز کلمه ای که شاید مأخوذ از قزل رباط است - یکی باشد (۲).

### راههای گرگان و طبرستان :

در منطقه گرگان و طبرستان، راههای زیادی وجود نداشت زیرا کوههای طبرستان مانع از آن بود که راهی از آنجا بگذرد اصطخری و مقدسی راهی را که از ری بسمت شمال میرفت و از کوهها سی گذشت نام برده اند. این راه از اسک و پلور میگذشت و به آمل منتهی میشد.

امروز تعیین بیشتر منزلگاههای این راه، دشوار بلکه محال است. راهی که از آمل بسمت باختر در امتداد ساحل میگذشت این حوقل و اصطخری منزلگاههای آنرا تا ناتل و چالوس و از آنجا تا سرحد گیلان (دیلم) یاد کرده اند. همچنین مقدسی

۱ - برای دریافت اطلاعات بیشتر لطفاً به شماره ۵؛ تعلیقات مراجعه

فرمایید.

۲ - نقل با تصرف از لسترنج - بنقل از ابن حوقل، مقدسی و یاقوت.

منزلگاههای راهی را که از آمل بسمت خاور بر استرآباد و شهرگران میرفت و از آنجا بسمت شمال پیچیده به دهستان میرسید یاد کرده است ، نیز راهی را که از بسطام بشهرگران میرفت و از معبر کوهستانی عبور کرده از جهینه میگذشت نام می برد و بطوری که ابن حوقل ذکر کرده جهینه دهکده ای در کنار یک رودخانه زیبا بوده است .

« انما نداء عوكم الى كتاب الله و سنة  
نبيه (صلعم) و الى السنن ان تحيي و الى  
البدع ان تطفافان اجبتمونا سعدتم و ان  
ايتم فلست عليكم بوكيل » (۱)  
(از خطابه زید بن علی - روز قیام در کوفه)

## فصل دوم

### قیام سادات علوی

بخش اول : قیام زید و پیدایی فرقه زیدیه

قیام سادات علوی بر ضد بیداد گران اموی و عباسی از آن لحظه آغاز شد که  
زید بن علی بن الحسین (ع) بنیان گذار فرقه زیدیه با چهل هزار نفر از اهالی کوفه (۲)  
بر حکومت غاصب هشام بن عبدالملک خروج کرد. این ماجرا - که شالوده قیام بر ضد

---

۱- بنقل از تاریخ کامل ابن اثیر ص ۱۸۲، ج پنجم .

۲- در دوره حکومت اموی ، عراق - مخصوصاً شهر کوفه همیشه مورد سوء نظر آنان  
بود حکام اموی آن سامان ، به لشکر کوفه اطمینان چندانی نداشتند و همواره عده ای از  
سردم دسشق و سایر شهرها را در مرکز عراق بطور احتیاط نگاه میداشتند . علت اسر هم آن  
بود که چون کوفه مقر خلافت حضرت مولی الموالی علی (ع) بود و در اثر عدالت و روش  
انسانی آن شخصیت ممتاز ، محبت و ارادت خاندان طهارت در اعماق قلوب سردم آن جای  
گرفته بود بنظر میرسید افکار عمومی شهر ، همیشه برای تقویت اهل بیت عصمت مستعد  
بقیه حاشیه در صفحه بعد

جباران بغداد را پی‌ریزی کرد و پس از زید بن علی در گوشه و کنار قلمرو پهناور حکومت اسلامی پدپایی تکرار گردید و بعضاً بشمر رسید در شب اول صفر سال ۱۲۲ هجری هنگامیکه یوسف بن عمر، حاکم کوفه، برای سرکشی به بلاد، شهر را ترک کرده بود صورت گرفت، پیروان زید دسته دسته بطرف قادسیه رفتند و در آنجا اجتماع کردند. شحنة شهر، چون از حادثه خبر دار شد در وقت، قاصدی نزد حاکم فرستاد که بیدرنگ، همراه قوابشهر باز گردد و خود نیز در مقام مدافعه برآمد اما این قیام که پس از نهضت حسینی، سهمترین خروج سادات علوی، برضد حاکمان ستمگر اموی بود و ما شمه‌ای از آزار بیش از اندازه آنرا در بخشهای پیشین - تلویحاً تصریحاً - یاد آور شدیم، نمیتوانست بدون مقدمه باشد.

هیثم بن عدی بنا بر روایت عبدالله بن عیاش میگوید: زید بن علی و محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب و داود بن علی بن عبدالله بن عباس، بهنگام ولایت خالد بن عبدالله

#### بقیة حاشیه از صفحه قبل

است با اینهمه صاحب «الفرق بین الفرق» آنرا تنگچشم و پیمان شکن مینامد و مینویسد: در مثل سائر آمده است که «ابخل من کوفی و اغدر بن کوفی» یعنی فلانی بیخیل تر و بیوفاتر از کوفی است و از بیوفائیهای مشهور آنان سه چیز است: یکی آنکه پس از کشته شدن علی (ع) به پسرش حسن (ع) دست بیعت دادند و چون بجنگ با معاویه رهسپار شد در سابط سادات بوی بیوفائی کردند و سنان جعفی به تهیگاه او زخمی زد و او را از اسب سرنگون ساخت و این یکی از علل صلح او با معاویه بود. دوم آنکه به حسین بن علی نامه نوشتند و او را بکوفه خواندند تا وی را بجنگ با یزید بن معاویه یاری دهند حسین سخن ایشان را باور کرد، برخاست و بسوی کوفه رهسپار شد چون به کربلا رسید بیوفائی کردند و با عبیدالله ابن زیاد بدشمنی با او همدست شدند تا آنکه وی و بیشتر کسان او را بکربلا کشتند. سوم بیوفائی آنان به زید بن علی بن حسین و پیمان شکنی ایشان با وی در جنگ با یوسف بن عمر و رها کردن او در گرمسار گرم جنگ بود که هم اکنون بشرح آن بسادرت ورزیده ایم.

در عراق ، از او اجازه اقامت در مدینه خواستند و او نیز بپذیرفت هنگامیکه یوسف بن عمر بولایت رسید نامه ای برای هشام بن عبدالملک نوشت و ضمن شرح اسامی آنان و ماجرای اجازه اقامت ، باو خبر داد که خالد ، از زید بن علی زمینی در مدینه ببهای ده هزار دینار خریده ، آنگاه زمین را بوی پس داده است . هشام بوالی مدینه نوشت که آنانرا بحضورش روانه سازد و او نیز چنان کرد . هشام از آنان چگونگی را جوینا شد . ایشان جواز اقامت را پذیرفتند ، باقی مسائل را انکار کردند و موضوع خاتمه یافت .

اما هشام بن محمد الکلبی از قول ابو مخنف بیگوید : یزید بن خالد القسری ادعا کرد مالی بامانت نزد زید بن علی و محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب و داود - ابن علی بن عبدالله بن العباس بن عبدالمطلب و ابراهیم بن سعد بن عبدالرحمن بن عوف الزهری و ایوب بن سلمه بن عبدالله بن الولید بن المغیره المخزومی دارد و یوسف ابن عمر در اینباره نامه ای برای هشام بن عبدالملک نوشت . در آن روزها زید بن علی با فرزندان حسن بن حسن بن علی (ع) کشمکش داشت (۱) و محمد بن علی نیز با وی همراه بود . چون نامه بهشام رسید دنبال زید بن علی و همراهانش فرستاد و چون حاضر شدند آنچه یوسف گزارش کرده بود با آنان در میان گذاشت . بیگویند گفتگوی زید و هشام در آن دیدار ، با بسی حرمتی و تحقیر توأم بود و همین امر که موجب استخفاف فرزند امام زین العابدین (ع) شده بود سبب خروج او گشت .

قول سوم در باره علت قیام زید بن علی مطلبی است که عبید بن جناد بروایت عطاء بن مسلم الخفاف آورده است که گفت : زید بن علی در خواب دید در عراق آتش

۱- داستان اختلاف زید بن علی با پسر عمش عبدالله بن حسن بن حسن بن علی (ع) که

ظاهراً در کار خصومت وی با هشام بی تأثیر نبود طولانی است و ما جوینده علاقمند را به

تاریخ الاسم و الملوك - حوادث سال ۱۲۱ هجری - حواله میکنیم .



بر افروخت ، آنگاه آنرا خاموش ساخت سپس درگذشت . چون بیدار شد جریان را برای فرزندش « یحیی » شرح داد . در همان هنگام نامه ای از هشام بدستش رسید که ضمن آن فرمان داده بود نزد وی برود چون زید بار یافت ، هشام امر کرد نزد یوسف بشتابد و با آنکه زید امتناع ورزید و اظهار داشت که در این کار ، تأمینی ندارد هشام همچنان در فرمان خود ثابت ماند<sup>۳۰</sup> .

ابن واضح یعقوبی در کتاب تاریخ خود ضمن نقل مطالبی از گفتگوهای امام زید و هشام بن عبدالملک از بابت آن اتهام مالی که به زید بن علی وارد شده بود اینگونه سخن میگوید :

« هشام ، زید بن علی بن الحسین را احضار کرد و گفت : یوسف بن عمر ثقفی (۱) بمن نوشته است که خالد بن عبدالله قسری بوی گفته که ششصد هزار درهم نزد تو امانت سپرده است . گفت : خالد را نزد من چیزی نیست . گفت : ناچار باید نزد یوسف این عمر فرستاده شوی تا تو و خالد را روبرو کند . زید گفت مرا نزد غلام ثقفی مفرست تا مرا باز بچه خویش قرار دهد . گفت : از فرستادن نزد وی چاره ای نیست . پس زید با او بسیار سخن گفت و آنگاه هشام به او گفت ، بمن خبر رسیده است که تو با اینکه کنیز زاده ای ، خود را شایسته خلافت میدانی ، گفت : وای بر تو مگر مادر من را پست میکند ؟ بخدا قسم اسحاق پسر زنی آزاد و اسماعیل پسر کنیزی بود لیکن خدا فرزندان اسماعیل را برگزید و عرب را از آنان قرار داد و پیوسته برکت یافتند تا آنکه

۱- یوسف بن عمر بن محمد بن حکم بن عقیل بن سعود ثقفی از سال ۱۲۰ تا ۱۲۵

بر تمام عراق و مشرق - تا سال ۱۲۶ بر عراق و مشرق جز خراسان - و پیش از آن از ۲۷ رمضان سال ۱۰۶ تا سال ۱۲۰ حکومت یمن داشت او پسر عموی حجاج بن یوسف بن حکم بود و در حدود سال ۶۵ تولد یافت و در سال ۱۲۷ در دمشق گردن زده شد . بنقل از (معجم

پیاپی خدا از ایشان ظهور کرد. سپس گفت: ای هشام خدا را پرهیزگار باش. گفت: آیا مانند تو کسی، سراپرهیزگاری خدا امر میکند؟ گفت آری هیچکس پایین تر از آن نیست که بدان امر میکند و هیچکس بالاتر از آن نیست که او را بشنود پس او را با فرستادگانی از طرف خود بیرون فرستاد و چون بیرون رفت گفت بخدا قسم من میدانم که هرگز کسی زندگی را دوست نداشت مگر آنکه خوار شد. هشام به یوسف ابن عمر نوشت: هرگاه زید بن علی بر تو درآید، او را با خالد روبرو کن و ساعتی نزد تو نماز چه من او را مردی شیرین زبان و خوش بیان یافته‌ام که می‌تواند سخن را فریبنده سازد و مردم عراق از همه کس بمانند وی شتابنده ترند. پس چون زید به کوفه رسید بر یوسف درآید و گفت: چرا مرا نزد امیر مؤمنان فراخواندی؟ گفت: خالد بن عبدالله گفته است که او را نزد تو ششصد هزار درهم است. گفت خالد را احضار کن. پس او را در حالی که به زنجیری سنگین کشیده بود حاضر کرد. آنگاه یوسف باو گفت: این، زید بن علی است هر چه نزد او داری بگو. گفت: بخدایی که جز او خدایی نیست سرا نزد وی نه کمی و نه بسیاری نیست و شما از احضار او جز ستم کردن بمردی را نخواسته اید. یوسف رو به زید کرده گفت: امیر مؤمنان سرا فرموده است که تو را در همان ساعت ورودت از کوفه بیرون فرستم گفت: بگذار سه روز استراحت کنم و سپس بیرون روم. گفت: راهی به آن ندارم گفت: پس همین امروز؟ گفت: یک ساعت هم نمی‌شود. پس او را با فرستادگانی از طرف خویش بیرون کرد و زید هنگام رفتنش این شعرها را میخواند:

منخرق الخفین یشکو الوجی

تنکبه اطراف سرو حداد

شرده الخوف وازری به

کذاک من یکره حرالجلاد

## قد کان فی الموت له راحة

والموت حتم فی رقاب العباد (۱)

« موزه پاره ای که از پیاده روی شکایت میکنند و کناره‌های تیز سنگها (پاهای) او را مجروح میکنند ، ترس او را دریدر کرده و از مقاشش پایین آورده است و هر که سوزش زد و خورد ( با شمشیر ) را خوش ندارد ، وضعش همین است ، در سرگ برای وی آسایشی بود و سرگ ناچار ، گردنگیر بندگان است «<sup>۴۰</sup> .

آنچه از مجموع سندرجات تواریخ برسی آید اینستکه هشام بن عبدالملک همواره از ناحیه امام زید ، نگران و بیمناک بود . در گفتگوهایی که بهم میرسد از تحقیر و استهزاء فرزند امام زین العابدین (ع) ابا نمیکرد و در حقیقت ، منتهز فرصت بود که بهانه‌ای فراچنگ آورد و آن بزرگوار را نابود کند . متقابلاً امام زید نیز از سرگ و خشم هشام ، بی‌خبر نبود و نه برای احراز خلافت بلکه بقصد دفع غاصبان حکومت اسلامی و اشاعة مذهب شیعه و تبلیغ عقاید خاص خود - که ما در بخشهای آتی از آن بتفصیل سخن خواهیم داشت - شمشیر می‌کشید و جان بر کف در برابر مظالم دشمنان خاندان رسالت ایستادگی میکرد<sup>۴۱</sup> .

## شهادت امام زید

تاریخ نویسان ، عموماً در کار مبارزات امام زید و چگونگی قتل او بدست عمال هشام بن عبدالملک هماهنگ و همداستانند و میگویند نخست در روز قیام ، او را مقتول ساختند ، سپس جسد عریانش را از زیر خاشاک و خاشاک بیرون کشیدند آنگاه بفرمان خلیفه از دار آویختند . برخی نیز اضافه میکنند پس از آنکه جسد بدون سر ، سالها بر دار آویزان بود ، بقایای آنرا پایین آورده سوزاندند و خاکسترش را بیاد فنا سپردند ، اینک ، اخبار این ماجرای فجیع را به کیفیات گوناگونی که در کتب معتبر تاریخی آمده است نقل میکنیم .

۱- سطر اول و دوم در سروج الذهب پس و پیش و یک بیت اضافه است به تعلیق

محمد بن جریر طبری میگوید: پس از آنکه وجوه مردم کوفه و جماعتی از سایر بلاد بیعت او پذیرفتند داود بن علی گفت: ای پسر عم، مبادا این مسئله ترا بفریبد. آیا عبرت از آنچه بر سر افراد خاندان رسالت رسید برای تو کافی نیست؟ زید، گفته او را نپذیرفت و گفت قلوب فرزندان امیه، سرشار از قساوت و ستم است. داود گفت آیا همین جماعت نبودند که برای جد تو علی (ع) و فرزندش حسین (ع) نیز سوگند خوردند و بر آنان پشت کردند، اما این سخنان در تصمیم زید، خللی وارد نساخت و بسوی قادسیه راه افتاد. همراهان وی که چهل هزار نفر بودند میثاق و ایمان و سوگند فراوان خود را یاد کردند. زید چند بار خطاب به آنان گفت: با اینهمه میترسم مرا خوار کنید و بسرنوشت پدر و جدم گرفتار سازید. آنگاه داود به مدینه شتافت و زید عازم کوفه گردید، خروج کرد و بدار آویخته شد<sup>۶۶</sup>.

یعقوبی در دنباله حوادثی که ذکر آن رفت میگوید: فرستادگان یوسف از عندییب (۱) بازگشتند و زید هم بکوفه باز آمد و شیعیانی که در کوفه بودند بروی گرد آمدند و خبر به یوسف بن عمر رسید و با ایشان بجنگ برخاست و میان آنان نبردی سخت روی داد. سپس زید بن علی کشته شد و او را بر خری حمل کرده به کوفه آوردند و سرش را بالای نی زدند (۲) سپس بدن زید را سوزانده نیمی از (خاکستر) او را در فرات و نیمی را در کشتزار ریختند و یوسف گفت: بخدا قسم ای مردم کوفه،

۱- آبی از بنی تمیم در طرف راست قادسیه بفاصله چهار سیل راه (بنقل از سراسد).

۲- ... ابی بکر بن عیاش و جماعتی از اخباریان گفته اند که زید، پنجاه ماه در کتنامه کوفه برهنه روی دار بود... و چون دور آن ولید بن یزید بن عبدالملک فرا رسید و یحیی ابن زید در خراسان خروج کرد، ولید به عامل خود در کوفه نوشت که زید را با چوب دارش بسوزاند و او چنان کرد و خاکسترش را روی فرات بپاشد داد (ر. لک. مقاتل الطالبیین).

شما را رهاکنم که او را در خوراک خود بخورید و در آب خود بیاشامید و کشته شدن زید در سال ۱۲۱ روی داد.

برخی سورهان نیز آورده اند که در جنگ با عمال هشام، تیری به پیشانی زید خورد و درگذشت. یاران امام، او را در گوشه‌ای پنهانی بختک سپردند و آب روانی را بر مزارش جریان دادند. روز دیگر کسان خایفه بهر کیفیت بر این اسر آگاه شدند، گور زید را شکافتند و جسدش را بدار آویختند<sup>۷۰</sup>.

غریغوریوس ابوالفرج بن اهرن معروف به ابن العبری در کتاب تاریخ مختصر الدول میگوید: در ایام خلافت هشام بن عبدالملک، زید بن علی بن الحسین بن علی ابن ابیطالب (ع) وارد کوفه شد و تبعیان برپیرامونش گرد آمدند و گفتند: امیدواریم این زمان، همان هنگامی باشد که فرزندان امیه نابود شوند. سپس چهارده هزار نفر پنهانی بر او بیعت کردند و آماده جهاد با ستمگران شدند. چون خبر به یوسف بن عمر امیر بصره رسید در جستجوی زید برآمد. شیعیان که با همدیگر پیمان قیام نهاده بودند نزد زید رفتند و گفتند: درباره ابو بکر و عمر چه نظری دارد؟ پاسخ داد: جز نیکی آندو چیزی بزبان نمی‌آورم. پس از او روگردان شدند، بیعتش را شکستند و بسعایت، نزد یوسف شتافتند چون زید خروج کرد، از آن جماعت، جز چهارده نفر کسی باقی نمانده بود و چون با عمال یوسف، جنگ در گرفت، تیری بر سرش رسید و یارانش او را از سر که بدر بردند. زید همانشب درگذشت و بختک سپرده شد. چون بامداد فرا رسید، جسد وی را از خاک بدر آوردند و بدار آویختند، سپس بفرسان هشام سوزاندند.

میگویند زید بن علی، چند صباحی پیش از خروج، در کوفه از انتظار، مخفی بود و از منزلی بمنزل دیگری ریخت تا جایکه اطمینان یافت جماعتی کثیر از شیعیان، پشتیبان وی اند از آنان بیعت گرفت و بی توجه بیادآوری اقوام و دوستان، آماده خروج شد. در روز جهاد زید خطاب به مجاهدان، خطابه غرائی ادا کرد و گفت:

من شما را به قرآن و سنت پیامبر خدا ، جنگ باستمگران ، دفاع از ستمدیدگان و اعطای محرومان دعوت میکنم آیا بر این امر گردن می نهید ؟ آنان گفتند : آری . سپس دستش را بر دستشان گذاشت (۱) و گفت : عهد و میثاق خدا و رسول بر ذمه شماست که بیعت (۲) مرا بپذیرید ، با دشمنم بجنگید و در آشکارا و پنهان مرا یار باشید . در این هنگام ، همیارانش بار دیگر پاسخ مساعد دادند . امام زید دستش را بهم زد و گفت اللهم اشهد (۳) .

صاحب « تبصرة العوام فی معرفة مقامات الانام » میگوید :

« بدانکه اهل کوفه ، اکثر ، خوارج بودند و دعوی کردند که ما از شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام ایم... جمله پیش زید رفتند تا آن وقت که شنیدند که زید رغبت کرد تا بیست هزار مرد با وی سوگند خوردند چون زید خروج کرد بیست هزار با وی بودند چون بدر جامع رسید ، اندکی مانده بودند و دیگران رفته ... »

شب خروج زید ، امام در خانه معاویه بن اسحاق بن زید بن حارثه انصاری بود شبانه از نهانگاه بدر آمد و یارانش بنشانی آمادگی امر ، آنشها روشن ساختند و

۱ و ۲ - باید دانست که بیعت عبارت از پیمان بستن بفرمانبری و طاعت است و بیعت کننده ، با امیر عصر خویش پیمان می بست که در امور مربوط به خود و مسلمانان ، تسلیم نظر وی باشد و در هیچ چیز از امور مزبور ، با او بستیز بر نخیزد و تکالیفی را که بر عهده وی میگذارد و ویرا بانجام دادن آنها مکلف میسازد اطاعت کند خواه آن تکالیف بدلخواه باشد و خواه مخالف سیلش باشد و چنین رسوم بود که هرگاه با امیر بیعت میکردند و بر آن پیمانی می بستند ، دست خود را بمنظور استواری و تأکید پیمان ، در دست امیر می گذاشتند و چون این شیوه ، بعمل فروشنده و خریدار ، شبیه بوده است آنرا « بیعت » نامیده اند که مصدر « باع » (خرید - فروخت) میباشد و کلمه بیعت بر دادن یا صحافحه اطلاق شده است و مفهوم آن در عرف لغت و تداول شرع همین است... (مقدمه ابن خلدون ج ۱ ص ۴۱۲) .

تا بامداد منادی کردند و شعار قیام را تا دشتهای کشاندند. مردم بیشماری در لحظات خروج، در مسجد کوفه گرد هم آمده بودند. بفرمان حاکم، درهای مسجد بسته شد و راه عبور در کوچه‌ها مسدود گردید. در نخستین برخورد یاران زید با عمال هشام، دو تن از سرشناسان وابسته بزید مقتول گردیدند و بهنگام خروج، وقتی زید از بابت چندین هزار هوادار خود سؤال کرد گفتند همگی در مسجد شهر بمحاصره افتاده اند. زید گفت بخدا، این، عذر پسندیده برای کسی که بیعت مرا پذیرفته است نیست. در آن لحظات همراهان زید پنج تن از مردم شام بود. زید تا در مسجد پیش رفت یاران او پرچمها را از فراز دیوار برپا داشتند و گفتند: ای محاصران مسجد از ننگ بدرآیید و بسوی سعادت گام بردارید. اما پاسخی باین پیاسها داده نشد. روز بعد جنگی شدید رخ داد زید و اصحاب او بقتل رسیدند. پس از مرگ وی بعضی گفتند جسد را بخاک سپاریم، چند تن گفتند آنها در آب اندازیم و دیگران گفتند باید از انظار مخفی کنیم<sup>۸۰</sup>.

صاحب تاریخ «حبیب السیر» پس از نقل این حوادث، پایان کار زید بن علی را چنین قید کرده است:

«سلازمان آن جناب، پوشیده و پنهان در سمرآبی، قبری حفر کردند و جسد مطهرش را سپردند. یوسف چند روز سعی سופور کرد از مدفنش نشان نیافت و بالاخره یکی از غلامان زید را بقتل تهدید دادند آن غلام از خوف جان قبر او را نشان داد یوسف جسد آنجناب را از خاک بیرون آورده فرسود تا سرش را بریده نزد هشام بردند مدت حیات زید چهل و دو سال بود و در تحفة المکیه مذکور است که زید را برهنه بر دار کردند و همانروز عنکبوت بر عورت او تار تنید تا از نظر خلق پنهان شد (۱) یوسف مدت دو سال جسد او را بر دار گذاشت و بعد از آن باشارت ولید بن یزید آن قالب مطهر را بآتش عدم و ماتت، محترق گردانید...»

باین ترتیب گرچه قیام امام زید بن زین العابدین (ع) برضد بیدادگران اموی بی نتیجه ماند ولی بطوریکه تدریجاً در این کتاب خواهیم دید، نه تنها فرزند اویحیی بشیوه پدر اقتداء کرد و شهید گردید بلکه سایر نوادگان خاندان رسالت در گوشه و کنار قلمرو وسیع حکومت بغداد، سرنا فرمانی برافراشتند و هرگز در برابر ستمکاران سر تسلیم و اطاعت فرود نیاوردند.

### سیرت هشام خلیفه و امام زید :

از مجموع اخبار مورخان و عالمان انساب، چنین برسیاید که : دوران دیشی و مردانگی هشام در میان بنی امیه کم نظیر و در عین حال وی سردی بیخیل، حسود، درشتخو، خشن، ستمگر، سنگیندل، بی عاطفه، زبان دراز، دانا، بردبار و پاکدامن بود. عبدالله بن علی بن عبدالله بن عباس میگوید : دواوین فرزندان امیه را گرد آوردم هیچکدام صحیحتر و صالحتر از دیوان هشام برای سردم و پادشاه نبود (۱).

زید بن علی در سال هشتادم هجری تولد یافت و در چهل و دو سالگی بشهادت رسید. مورخان و نویسندگان انساب در باره درایت و تسلط علمی او همداستانند. جاحظ در کتاب خود : البیان و التبین (۲) زید بن علی را در ردیف خطبای بزرگ بنی هاشم و شعرای فصیح عرب بشمارد و ضمن نقل ابیاتی از او (۳) میگوید : و کان زید شاعراً بیناً و خطیباً.

صاحب کتاب « المقالات و الفرق » ضمن اشاره بنوشته جاحظ میگوید : قال ابو حنیفه سارایت فی زمانه افقه منه ولا اسرع جواباً ولا ایین قولاً.  
صاحب « الفخری فی الادب السلطانیة و الدول الاسلامیه » میگوید : زید -

۱- یعقوبی (ص ۲۰۱) - ابن اثیر (ص ۱۹۶) و ابن الطقطقی (ص ۱۷۸) .

۲- ص ۱۲۰ .

۳- در فوات الوفيات چند بیت از اشعار زید آمده است . ر . ك . ص ۱۶۶ ج ۱ .



بلحاظ دانش ، پرهیزگاری ، خدانشناسی ، دلیری ، دینداری و بخشش از بزرگان اهل بیت علیهم السلام بود . خود را برای خلافت شایسته میدید و این اندیشه را در نفس بازگو میکرد .

صاحب خطط مصریه آورده است زید را از کثرت ممارست بر قرائت و تدبر در معانی قرآن ، حلیف قرآن میگفتند . از زید روایت شده است که گفت مدت سیزده سال عمر خویش بر قرائت قرآن صرف کردم از کتاب الله ، آیتی که از آن رخصت بر طلب رزق مفهوم گردد نیافتم (گویند) عاصم بن عمر بن الخطاب پس از شهادت زید، اهل کوفه را مخاطب ساخت و گفت : « کسی نزد شما شهید گشت که او را در زمان خود عدیل و نظیری نبود و مرا عقیدت آنست که پس از وی نیز او را مانند و مثال نباشد آن شخص زید بن علی است سوگند با خدا او را در زمان حدائث سنش ملاقات کردم برحالتی که هر گاه چیزی از ذکر خدای تعالی بگوشش میرسید در حال ، اقتاده مدهوش میگشت و بد انسان حالتش منقلب میشد که مردمان میگفتند زید بدنیا معاودت نخواهد کرد » (۱) هموسی افزایش که جناب صادق علیه السلام را گفتند که گروه رافضه از عم تو زید بن علی تبری کنند ، آنحضرت فرمودند: خدای تعالی از کسانی که از عم من تبری کنند بیزار است . سوگند با خدای ، که عم من زید از تمامت ما بیشتر کلام الله میخواند و فقه و دانشش در دین خدا و مواظبتش در مراعات صله رحم از همگان افزون بود . قسم بخدا برای دنیا و آخرت ، در میان ما بنی هاشم مانند او کسی یافت نشود (۲) .

زمخشری در کتاب ربیع الابرار - در مقام وصف شجاعت و فضل وی از حسن ابن کنانی این چند بیت را نقل کرده است :

فلما تردی بالحمایل و انشتی

یصول باطراف القنی الذوابل

تبیینت الاعداء ان سنانه

یطیل حنین الامهات الشواکل

تبیین فیه میسم العزوا التقی

ولیداً یغذی بین ایدی القوایل

یعنی : چون آن بها در پر دل ، حمایل شمشیر مانند را بر کتف خویش افکند  
و با سنان جانستان بقصد جان دشمنان حمله آورد ،

آن قوم بد سگال را معلوم افتد که نیزهٔ جانگدازوی ، فریاد مادران را در مرگ  
فرزندان بسی بلند و دراز کند .

آثار ارجمندی و پرهیزگاری وی از وقتی که بدست قابلگان ، تغذی و تربیت  
می یافت آشکار بود و از عهد مهد ، همی با عزت و تقوی ، نمایش یافت ( ۱ ) .

شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان که از اجله علمای امامیه است در کتاب  
ارشاد ، در حق وی گوید : کان زید بن علی بن الحسین عین اخوته بعد ابی صفر و  
افضلهم و کان عابداً و رعاً فقیهاً سخياً شجاعاً و ظهر بالسیف یأمر بالمعروف و ینهی  
عن المنکر و یطلب ثارات الحسین ( ۲ ) .

محمد ابو زهره - استاد کرسی « شریعت اسلام » در دانشکده حقوق دانشگاه  
قاهره - در کتاب « المذاهب الاسلامیه » او را فقیه و متکلم می نامد و همو در کتاب  
« الامام زید ، حیات و عصره - آراء و فقهه » میگوید : همه معاصران او متفقند که  
امام زید دانشمندی بزرگ و بر علوم گوناگون اسلامی محیط بود . او ، بر قرآات ،  
ناسخ و منسوخ ، فقه ، حدیث و روایات ، آگاهی کامل داشت . اهل سنت ، مرجئه ،  
معتزله و شیعه ( ۳ ) بر امامت او در علم ، اتفاق نظر داشتند و بر حلال و حرام ،  
آگاهترین فرد زمان خود بود . عابدان و زاهدان میگویند او از نظر علم و خلق ،

۱ و ۲ - نقل با ترجمه از نامهٔ دانشوران ناصری ص ۹۱ و بعد . . .

۳ - در بارهٔ این فرقه ها و عقاید و آراء هواداران آنها ضمن فصول بعد توضیح لازم داده

نظیر نداشت. دانشمندان طغیان او را بر فرزندان امیه، یورش اهل علم و زهد و خداداد پرستی تلقی میکنند. (۱) قاسم بن عمر بن عبدالعزیز از محدثان و فقهای شیعه زیدیه در باره شخصیت علمی و فقهی امام زید میگوید: کان زید بن علی شامة اهل زمانه وجوهرة اقرانة و امام اهل بیت النبوة فی وقته علیه السلام...» (۲).

ما، در بخشهای آینده، راجع به آراء و عقاید و آثار امام زید که سر آغاز پیدایی فرقه زیدیه است بتفصیل بحث کرده ایم.

## بخش دوم : قیام سادات علوی در ایران

### و ممالک همجوار

سرکوبی ظالمانه قیام زید بن علی - بنیان گذار فرقه زیدیه - و شهادت او نه تنها برای همیشه کار خروج علیه بیدادگران عصر را پایان نداد بلکه مظالم خلفای بغداد سبب پراکندگی سادات علوی و اشاعه هر چه بیشتر دین سبین اسلام در نواحی مختلف عالم گردید .

این واضح یعقوبی در تاریخ خود میگوید : « چون زید کشته شد و کار او بهر صورتی که بود بانجام رسید ، شیعیان خراسان بجنبش آمدند و امر ایشان آشکار شد و همدستان و هواخواهانشان بسیار شدند و کارهای بنی امیه و ستمهایی را که بر آل پیامبر کرده بودند ، برای مردم باز میگفتند تا شهری باقی نماند مگر آنکه این خبر در آن آشکار گشت و داعیان ظاهر شدند و خوابها دیده شد و کتابهای پیشگویی بر سر زبانها افتاد . یحیی بن زید بخراسان گریخت و رهسپار بلخ شد و آنجا ستواری گشت » .

قیام یحیی بن زید نه بخونخواهی پدر صورت گرفت بلکه بشارتبخش آن بود که سادات قرین السعادات در راه بشار رساندن او امر و نواهی پیامبر کرام هرگز از پای نمی نشینند و در این جهاد عظیم تا پای شهادت و جانبازی پیش میروند .

قیام یحیی و جنبش شیعیان خراسان ، همزمان با اواخر حکومت هشام و اوایل

خلافت ولید بن یزید بن عبدالملک بن مروان بود. ولید، جز یوسف بن عمر ثقفی حاکم عراق همبستگان و یاران هشام را یا بانواع شکنجه‌ها نابود ساخت یا از کار برکنار کرد. در این هنگام از جانب نصر بن سیار - که بفرمان هشام، یحیی بن زید را دستگیر کرده بود - نامه‌ای برای ولید رسید که در باره وی چاره‌جویی کرده بود. ولید دستور داد یحیی را آزاد کنند. جمعی برآنند که یحیی از زندان گریخت و رهسپار بیهق شد و بهمراهی گروهی از هواداران خود به نیشابور بازگشت.

اشعری در «کتاب المقالات و الفرق» ضمن شرح زندگی و مجاهدات یحیی بن زید میگوید: «یحیی بن زید بن علی بن ابی طالب احد الابطال الاشداء، ثار مع ابیه علی بنی مروان، فلما قتل ابوه انصرف الی بلخ و دعا الی نفسه سرا» و از این گفته چنین برمی‌آید که یحیی گرچه هنوز نوسال بود پا بپا و دوش بدوش پدر در جنگها شرکت می‌جست و سرانجام نیز، پنهانی برای خود بیعت گرفت.

ظهور یحیی بن زید بسال ۱۲۵ یا ۱۲۶ در جوزجان از نواحی خراسان اتفاق افتاد. یحیی نیز که باقتداء از پدر، برضاه بیدادگری و بحمايت از حقوق مسلمین برخاسته بود بر اثر اصابت تیری برپیشانی، بمانند پدر شهید گردید، از جسد بیجان او سرش را جدا کردند و نزد ولید (۱) بردند و تنش را بدار آویختند (۲) میگویند جسد یحیی بن زید تا ظهور ابو مسلم خراسانی بر دار بود.

۱- «وکان الولید بن یزید صاحب شراب و لهو و طرب و سماع للغناء و هو اول من حمل المغنین البلدان الیه و جالس الملهمین و اظهر الشرب و الملاهی و العزف...» ص ۱۸۵ ابن اثیر.

۲- سردی از سوالی عنزه بنام عیسی، تیری به پیشانی یحیی زد و سوره بن محمد بن عزیز کندی یحیی را کشته یافت و سرش را از بدن جدا کرد و عنزی سلاح و پیراهنش را بقیه حاشیه در صفحه بعد.

ابو مسلم، قاتلان وی را نابود ساخت، جثه یحیی را از سر دار پایین کشید، بر آن نماز گزار دو در محلی بنام ارعونه دفن کرد. در آن سال، هرنوزادی در خراسان پا بدنیاه نهاد نام یحیی یا زید بر او گذاشتند<sup>۹۹</sup>.

صاحب تاریخ مختصر الدول میگوید: در سال ۱۲۵ یحیی بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ایطالاب در گرگان کشته شد، او را بدار آویختند، آنگاه پایین آورده آتش زدند و خاکسترش را داخل سفینه ای بر آب فرات پاشیدند (۱).

بطوریکه در بخشهای آینده خواهیم دید بنا بر معتقدات زیدیان هر کس از فرزندان خاندان رسالت مردم رابه ییعت خود دعوت کند، امام و مقترض الطاعه خواهد بود، بر مبنای این عقیده نخست علی (ع) سپس حسین (ع) پس از آن پیشوا زید بن علی بن حسین پس از او یحیی بن زید بن علی و سرانجام عیسی ۶۰ بن زید امامان واجب الاطاعتند.

قیام سادات حسینی، زمینه های فکری قیام سادات حسنی را پدید آورد. صاحب کتاب «مقاتل الاسلامیین و اختلاف المصلین» ضمن شرح احوال کسانی از فرزندان و نوادگان حضرت ختمی مرتبت که بر ضد خلفای بغداد خروج کرده اند اساسی گروهی از آن بزرگواران را ذکر کرده است که برای تکمیل مطالب این کتاب جمعی از ایشان را فهرست وار نام میبریم منبأ آنکه روشن شود پیشوا زادگان اسلام پیش از ظهور زعمای زیدیه طبرستان چه مشقاتی در برابر ستمگران بر خود هموار کرده اند.

بقیه حاشیه از صفحه قبل

رود و ابو مسلم دست و پای آندو را برید و آندو را کشت و بدار زد. (تاریخ یعقوبی بنقل از مقاتل الطالیین ص ۱۵۷-۱۵۸ و تاریخ طبری ج ۵ ص ۵۳۶-۵۳۸).  
 ۱- «دفن فی بعض الجبانات» مقالات الاسلامیین (جبانه در لغت، گورستان و خارج از شهر را گویند).

در کتاب مذکور که بسال . . ۳ هجری تألیف یافته است پس از ذکر مجاهدات امام حسین (ع) ، زید بن علی و یحیی بن زید اسامی شهدای دیگر بشرح زیر آمده است :

۱- محمد بن عبدالله بن الحسن بن الحسین بن علی بن ابیطالب که در مدینه خروج کرد .

۲- برادر او ابراهیم بن عبدالله بن الحسن بن الحسین بن علی بن ابیطالب که بهنگام خلافت منصور در بصره خروج کرد و با وجود تصرف بصره و اهواز و فارس سرانجام در جنگی بقتل رسید .

۳- حسین بن علی بن الحسن بن الحسن [بن الحسن] بن علی بن ابیطالب که در فح خروج کرد و بقتل رسید و یاران او چندان بدفن وی موفق نشدند که درندگان جسدش را دریندند .

۴- یحیی بن عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی بر جعفر خروج کرد و در دیلم بقتل رسید . صاحب تجارب السلف مینویسد : چون برادران یحیی - محمد زکی و ابراهیم قتیل با خمری - کشته شدند یحیی بترسید و بدیار طبرستان و دیلم گریخت و ایشان چون صلاحیت او مشاهده کردند معتقد شدند و دانستند که لایق امامت است . مردم بر او جمع شدند و او را شوکتی و عدتی حاصل شد و رشید از این قضیه متفکر گشت . . . و امان نامه ای جهت او نوشت و قضاة و علما و اکابر بنی هاشم را گواه گرفت و آنرا با تحف و هدایا برای یحیی فرستاد و یحیی بخدست رشید رفت . رشید در اول مجلس او را اکرام کرد و بعد از آن به حبس فرستاد و در نقض اسان از فقها فتوی خواست . بعضی جایز داشتند و بعضی نه فی الجمله رشید ، یحیی بن عبدالله را بکشت (۱)

۵ - محمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم بن الحسن بن الحسن بن علی که بهنگام خلافت مأمون در خراسان خروج کرد و پس از چهار ماه درگذشت. مدفن او در کوفه است.

۶ - محمد بن محمد بن زید بن علی بن الحسن بن علی بن ابیطالب که پایای ابوالسرایا در زمان حسن بن سهل خروج کرد، ابوالسرایا اسیر و مقتول شد، محمد را نزد مأمون فرستادند و گویند در مروفوت کرد.

۷ - ابراهیم بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابیطالب بهنگامیکه مأمون در خراسان بود خروج کرد اما تار و مار شد و مأمون او را در عراق پناه داد.

۸ - محمد بن القاسم از فرزندان حسین بن علی که در طالقان از شهرهای خراسان هنگام خلافت معتصم خروج کرد، عبدالله بن طاهر بر او دست یافت و نزد معتصم فرستاد. معتصم او را در قصر خود زندانی کرد. برخی گویند بگریخت برخی نیز گویند درگذشت جمعی از پیروان زیدیه معتقدند که او زنده است و خروج خواهد کرد.

۹ - محمد بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی ملقب به «دیباچه» - بعلت زیبا رویی خود - که بدعوت محمد بن ابراهیم بن اسمعیل بن ابراهیم در مکه خروج کرد و پس از درگذشت محمد خود داعی شد. مأمون، عیسی الجلودی را به سرکوبی او فرستاد و پس از دستگیری به بغداد برد تا سرانجام در گرگان درگذشت.

۱۰ - «الافطس» که در مدینه خروج کرد و سرانجام کار او نامعلوم است.

۱۱ - علی بن محمد بن عیسی بن زید بن علی بن الحسن بن علی ابن ابیطالب بهنگام خلافت معتصم خروج کرد و بدست فرزندان مره بن عامر بقتل رسید. صرفنظر از جماعت کثیری از سادات که در کتب انساب و تاریخ از ظهور و



شهادت آنان فراوان اسم رفته است صاحب کتاب «عمدة الطالب فی انساب آل ابیطالب» برای اولین بار از یک بانوی دلیر نام سپرد و میگوید: زید بن الحسن دختری بنام نفیسه داشت که بر ولید بن عبدالملک بن سروان خروج کرد و در مصر درگذشت. قبر او، هنوز زیارتگاه مردم آن دیار و دارای احترام فراوانی در قلوب آنان است چندانکه بر مزار او سوگند یاد میکنند (۱).

## بخش سوم : پیدایش علویان ( ۱ ) طبرستان

پس از شهادت امام زید در کوفه و یحیی فرزند او در خراسان که منجر به ظهور سایر نوادگان امامان حسن و حسین علیهما سلام در نواحی دیگر گردید ، جمعی از سادات به بلاد دیلم و گیلان روی آور شدند همچنانکه پاره‌ای نیز عازم نقاط دیگر منجمله حجاز ، یمن ، آذربایجان ، اصفهان و ری گردیدند .

ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین تفرقه آل ابيطالب را در نواحی مختلف به زمان ولایت متوکل ( ۲ ) نسبت میدهد و اولیاءالله آملی صاحب تاریخ رویان انتقال

---

۱- ( العلوی ) بفتح العین واللام و فی آخرها و او هذه النسبة الى اربعة رجال احدهم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه و فی اولاده كثرة . و الثانی الى بطن من الازد . ديقال لهم بنو علی ... و الثالث ولد علی بن سود... و الرابع من مذحج بنو علی... ( ابن اثیر - اللباب فی تهذیب الانساب ص ۱۴۸ جزء دوم ) العلویون هم المنتسبون الى علی بن ابیطالب بالسلالة من بنیه و بناته و الیه تنسب الاشراف و الاسیاد . علامتهم العمامة الخضراء - المنجد - قسمت اعلام . ص ۳۵۵ - علی علیه السلام بغیر از محسن که بطفلی در گذشت چهل و هشت فرزند داشت که از آنجمله بیست و یک پسر و باقی دختر بودند . از پسران پنج تن نسل و عقب داشتند : حسن ، حسین ، محمد بن الحنفیه ، عمر اطرف و عباس . تمام علویان روی زمین از نسل یکی از اینانند چون باقی پسران را فرزند نماند . ( بنقل از تجارب السلف ) .

۲- جعفر بن محمد بن هرون ملقب به ابن داود المتوکل علی الله که در سال ۲۳۲-

بتخلافت رسید .

آن بزرگواران را به دیار طبرستان بهنگام خلافت سأمون ( ۱ ) منسوب میکنند و میگویند: « چون خبر غدیری که با رضا علیه السلام کرده براه بسادات رسید هر جا که بودند پناه بکوهستان دیلمان و طبرستان و ری نهادند بعضی را همینجا شهید کردند و مزار ایشان باقی است و بعضی وطن ساخته همینجا مانده تا بعهد متوکل خلیفه که ظلم او بر سادات از حد درگذشت بگریخته و در کوهستان و طبرستان و بیشه این طرف جای ساختند . . . و سادات را در این ملک مقام بهتر از جایها دیگر بودی . . . » .

رایینودر رساله دودمان علوی مازندران (ص ۳۱) مینویسد: وقتیکه یحیی بن عمر بن یحیی بن حسین در کوفه شورش کرد و در میان زیدیه ادعای امامت نمود بعضی از ساداتی که در جنگ همراهش بودند پس از دستگیری به طبرستان و دیلمان فرار کردند و بریاست حسن بن زید ، سادات علوی و بنی هاشم از حجاز و سوریه و عراق دسته دسته به طبرستان آمدند و این کار در زمان اسرای بعدی خاندان علوی نیز دوام داشت .

نوادگان امام حسن علیه السلام که بهر حال در مناطق شمالی ایران سکنی گزیده بودند عموماً در خفا یا در انزوا میزیستند و زعمای مذهبی آنان بمجرد آنکه فرصتی دست میداد ، سر نافرمانی از حکام ولایات - یعنی دست نشاندهگان حکومت بغداد - برمیافتند و پرچم جهاد بر می افراشتند .

بر اثر پراکندگی سادات علوی ، دولتهایی چند ( ۲ ) در نقاط مختلف

۱- عبدالله بن هرون که بسال ۱۹۸ در حالیکه بیست و هشت سال داشت جانشین

پدر شد و بسال ۲۱۸ هـ ، درچهل و هشت سالگی درگذشت .

۲- صاحب اعیان الشیعه در اینمورد از دولت اداره حسنین در مغرب اندلس ، از دولت آل طباطبای حسنی در کوفه ، از دولت علوی فاطمی در شمال آفریقا ، از دولت حسنی و حسینی در حجاز ، از دولت سواالی آل فلاح موسویان شعشیان در خوزستان و از دولت حسنی در عراق و شرق اردن ، همچنین ازدولت زیدیه یمن و زیدیه طبرستان نام برده - است ( ر. ک . اعیان الشیعه جزء بیست و یکم ) .

عالم پدیدار شد که مقتدر ترین آنان ، دولت زیدیه در یمن و دولت علویان در طبرستان (۱) بود .

استانلی لین پول صاحب طبقات سلاطین اسلام در باره هر دو دولت مزبور میگوید: یکی از نبیرگان القاسم الرسی از مدعیان امامت در عصر مأمون خلیفه ، با اسم یحیی الهادی در سعدا [ = صعده ] از بلاد یمن شعبه‌ای از فرقه زیدیه تأسیس کرد که ائمه آن هنوز نیز در آن سرزمین با امامت فرقه خود باقی هستند (۲) یک شعبه از ائمه

۱- دیگر از کسانی که دعوت زیدیه را در طبرستان تبلیغ کردند و بر آن ناحیه استیلا یافتند حسن بن زید و برادرش محمد بن زید بود آنگاه ناصر اطروش در دیلم بدین دعوت قیام کرد که وی نیز از زیدیه بود و مردم ، دعوتش را پذیرفتند و باسلام گرویدند و نسبت وی به زید میرسد ، پس از او فرزندانش در طبرستان دولتی تشکیل دادند و دیلمان بسبب این خاندان ، پادشاهی رسیدند و با استقلال طلبی گراییدند و از زیر فرمان خلفای بغداد بیرون رفتند .

( مقدمه ابن خلدون - ج ۱ ص ۳۹۵ )

۲- یمن ، کشوری که هنوز حکومت مذهب زیدی بر آن تسلط دارد از قدیم الایام در معرض هجوم اقوام دیگر - بنجمله ایرانیان - قرار داشت ولی هیچیک از این حملات ، به اندازه تسلط ترکان عثمانی ، موجودیت و استقلال آن کشور را تهدید نکرده بود . بعد از جنگ بین الملل اول و تجزیهٔ امپراطوری عثمانی ، یمن آرام آرام قد برافراشت تا آنکه اخیراً گرفتار دسیسه‌های سیاسی جمهوری متحد عرب گردید و با قیام و سرکشی « عبدالله سلال » آشوب و وحشت ، سراسر یمن را فراگرفت .

امامت یمن ناشی از زید بن علی است و موسس سلسله امامان زیدی که اکنون بیش از هزار سال از پیدایش آن سپری میشود امام هادی یحیی بن حسین بن القاسم بن ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن الحسن بن علی بن ایطالب (ع) بود که بسال ۲۴۵ هجری در مدینه متولد گردید ، در سال ۲۸۰ از طرف هواداران خود به امامت برگزیده شد

بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد

علوی یا زیدی سزبور، در ولایات ساحلی بحر خزر یعنی دیلم و گیلان و طبرستان در سال ۲۵۰ موفقی به تشکیل دولت و ضرب سکه شدند.

حکومت سیاسی - مذهبی زیدیان طبرستان، موجب هموار شدن راه نفوذ قطعی اسلام در آن سرزمین گردید و در حقیقت علویان طبرستان، مهمی را که خلفای بغداد با جنگ و جدال نتوانستند انجام دهند با درایت تمام پایان رساندند.

اشپولر میگوید: «زیدیه در سال ۸۶۴ در سواحل جنوبی بحر خزر دولتی بوجود آوردند که در ۹۲۸ بعد از یک عمر کوتاه و آشفته بسر آمد اما تأثیر بارزی در تاریخ باقی گذاشت که عبارت بود از تسخیر آن سرزمین جهت مذهب شیعه و در واقع فتح آن سرزمین جهت اسلام برای اولین بار. منطقه اطراف بحر خزر، پرورشگاه عقاید شیعه شد اگرچند سرانجام، شکل دیگری از این عقاید، مقدر بود که برین سرزمین غلبه یابد (۱)».

بقية حاشیه از صفحه قبل

و بسال ۲۹۸ در «صعده» وفات یافت. الممتخب، الاحکام، المجموع و الفنون جمله ای از تألیفات اوست.

پیشوای کنونی یمن، امام المنصور محمد البدر است که در سپتامبر سال ۱۹۶۲ به جانشینی پدر برگزیده شد و هنوز زیدیان یمن، او را اسیر المومنین مینامند. امام در یمن رهبر معنوی و پادشاهی است که قدرت عالی کشور بدست اوست اما میان امام و سایر افراد مردم یمن هیچگونه فرقی وجود ندارد، وی با مردم می نشیند، با آنها حرف میزند و طبق یک سنت باستانی هر روز پس از جلوس در کاخ اختصاصی به شکایات و گرفتاریهای مردم شخصاً رسیدگی و گاهی در حق آنها حکم صادر میکند.

Die chalfenzzeit - Hand buch 1952/1 - 1 ترجمه عبارت منقول از Spuler اشپولر

را استاد راهنمای بزرگوار جناب آقای دکتر زرین کوب انجام داده به نویسنده مرحمت فرمودند که طبعاً موجب دلگرمی و سپاس فراوان گردید.

سلسلهٔ علویان طبرستان ، با ظهور حسن بن زید - الداعی (۱) الی الحق - ملقب به داعی کبیر یا داعی اول پدیدار شد و حکومت آنان بیش از یکصد سال طول کشید. جلال الدین سیوطی در تاریخ الخلفا میگوید : دولت طبرستان با ظهور شش تن از علویان تشکیل شد و دوام یافت که اولین آنان حسن بن زید و آخرین فرد الثائر بالله بود که در سال ۳۴۰ هـ برای اولین بار سراسر طبرستان را تسخیر کرد<sup>۶۱</sup>. ما ضمن تحقیقات خود با نام چهارده تن از سادات علوی آشنا شدیم که هشت تن از آن بزرگواران از نوادگان امام حسن و شش تن دیگر از نوادگان امام حسین علیهما سلام بودند (۲) نام و نسب علویان مزبور که در طبرستان حکومت راندند از بدو پیدایی تا انقراض ایشان بدین شرح است :

- ۱- حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ایطالب (ع) (ملقب به داعی اول - داعی کبیر - داعی الی الحق).
- ۲- احمد بن محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن الشجری بن القاسم البطحانی ابن الحسن بن زید بن حسن بن علی بن ایطالب (ع) (داماد حسن بن زید).
- ۳- محمد بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ایطالب (ع) (ملقب به داعی کبیر - قائم بالحق).

۱- « داعی ، لقب بزرگان علویان راست بطبرستان و جز آن و گاهی داعی الی الحق گویند و داعی را در اشارات ، به رئیس اعلیایان بکار برند » ( ص ۹۸ لغتنامهٔ دهخدا بنقل از نقود العربیه ص ۱۳۰ )

۲- در کتب انساب ، لغزشهایی در بارهٔ شجره نسب این بزرگواران بچشم میخورد. ما ، با دقت و مراقبت بسیار و از طریق طرح شجرهٔ طیبهٔ این اسامی از راه تلفیق مندرجات کتب متعدد اسامی ایشان را بشرحیکه ملاحظه میشود تعیین کردیم. مورد استناد مؤلف مخصوصاً دو اثر ممتاز ، یعنی عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب والانتخابات- البهیه بنقل از تنقیح تواریخ الملوک هزار فن عثمانی است.

۴- ابو محمد حسن بن علی العسکری بن الحسین بن عمر الاشراف (۱) بن علی السجاد زین العابدین بن حسین بن علی (ع) (ملقب به ناصر کبیر اطروش).

۵- ابو محمد حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمن الشجری بن القاسم ابن الحسن بن زید بن الحسن بن علی (ع) (ملقب به داعی جلیل - داعی صغیر).

۶- ابوالحسن احمد بن حسن بن علی بن الحسین بن عمر الاشراف بن علی السجاد زین العابدین بن حسین بن علی (ع) (ملقب به صاحب جیش - ناصر اول).

۷- ابوالقاسم جعفر بن حسن بن علی بن الحسین بن عمر الاشراف بن علی السجاد زین العابدین بن حسین بن علی (ع) (ناصر دوم - ناصرک).

۸- ابوعلی محمد بن احمد بن حسن بن علی بن الحسین بن عمر الاشراف بن علی السجاد زین العابدین بن حسین بن علی (ع) (ناصر سوم - ناصر صغیر).

۹- ابوجعفر محمد بن احمد بن حسن بن علی بن الحسین بن عمر الاشراف ابن علی السجاد زین العابدین بن حسین بن علی (ع) (ملقب به صاحب قلنسوه - ناصر چهارم).

۱۰- ابوالفضل جعفر بن ابی عبدالله حسین بن ابی الحسن علی العسکری بن ابی محمد الحسن بن عمر الاشراف بن علی السجاد بن حسین بن علی (ع) (ملقب به الثائر بالله - سید ایض).

۱۱- ابو عبدالله محمد بن حسن بن قاسم بن حسن بن علی بن عبدالرحمن الشجری ابن القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی (ع) (ملقب به مهدی لیدین الله - القائم بحق الله).

۱۲- ابوالحسن احمد بن الحسن بن هارون بن محمد البطحانی بن قاسم

۱- لسان الملک کاشانی مؤلف ناسخ التواریخ میگوید عمر اشراف برادر تنی امام زید،

بن حسن بن زید بن امام حسن بن علی بن ابی طالب (ع) (ملقب به السید مویده بالله).

۱۳ - ابو طالب یحیی بن الحسن بن هارون بن محمد البطحانی بن قاسم بن حسن ابن زید بن امام حسن بن علی (ع) (ملقب به ناطق بالله).

۱۴ - ابوالقاسم زید بن ابی طالب بن الحسن بن زید بن صالح بن محمد الاعلم ابن عبیدالله بن عبدالرحمن بن القاسم بن البطحانی بن حسن بن زید بن الحسن السبط الکبیر (ع) (المسدد بالله).

همت ما در تدوین این کتاب، بشرح زندگانی آن بزرگواران، حوادث، جنگها، کششها و کوششهایشان برای استقرار یک حکومت اسلامی ایرانی و سرانجام به تشریح معتقدات مذهبی آنان بر مبنای عقاید شیعه زیدیه مصروف خواهد شد. در ضمن بمناسبت تصادمات تاریخی - از قبیل برخورد با سایر مدعیان امارت طبرستان و ظهور سلسله های همزمان، منجمله صفاریان و سامانیان، بشرح وقایعی دیگر که با قلمرو حکومت علویان مزبور مرتبط میگردد لاجرم اشاره و مبادرت می شود.

### ۱- داعی اول :

حسن بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب (ع)

سر سلسله دودمان علویان طبرستان و نخستین عامل اشاعه فرقه زیدیه در ایران، حسن بن زید ملقب به داعی کبیر، داعی الی الحق یا داعی اول بود که بهنگام خلافت مستعین بالله در سال ۲۵ هجری ظهور کرد. در باره سبب خروج حسن بن زید سخن گوناگون است اما آنچه مسلم و محقق است اینست که عامل اصلی و اساسی قیام او برضد ابیدادگران عباسی، ظلم و تعدی عاملان مستعین خلیفه بالاخص محمد بن اوس بلخی بود که در آن هنگام بنهایت شدت رسید و فریاد مردمی را که در حال



گرایش از دینی بدین دیگر بودند برآورد. وضع اختصاصی طبرستان بهمان اندازه که برای پذیرش پناهندگان، مأسی مناسب بود خروج آنانرا نیز تسهیل میکرد و شاید در جستجوی علت قیام حسن بن زید باین نتیجه نیز برسیم که آنان میخواستند بالاستقلال حکومت کنند و همواره عقایدی بدور از نظریات تحمیلی بغداد داشته باشند (۱).

صاحب اعیان الشیعه میگوید: ضعف خلفای عباسی، اختلاف و تشتت رأی آنان و جور بیکران عمال ایشان بر ظهور این دولت مساعدت کرد. اصول و فروع مذهب اهل البیت با پیدایسی این دولت در آن نواحی شایع گردید. مورخان بزرگ، در باره سبب قیام حسن بن زید ساجرایی نقل کرده‌اند که خلاصه آن بدینقرار است:

پس از آنکه محمد بن عبدالله بن طاهر از قتل یحیی بن عمر فراغت یافت و با اصحاب و لشگریان خود وارد کوفه شد مستعین، قطعه‌ای از نواحی دیلم را درسزمین کلار و چالوس باو واگذار کرد. در محاذات آن ناحیه، زمینی قرار داشت که اهل دیار، در آن مواشی خود را چرا میدادند و از آنجا چوب و هیزم گرد می‌آوردند. عامل طبرستان در آن ایام، سلیمان بن عبدالله و پیشکارش محمد بن اوس بلخی بود، اوایل کار، محمد بن اوس با مردم طبرستان بنیکی تمام رفتار میکرد.

هنگامیکه فرستاده محمد بن عبدالله برادر سلیمان - بنام جابر بن هارون النصرانی - برای تصرف قطعه زمین یاد شده، بان دیار عزیمت کرد، ضمن حیازه آن زمین، بیشه - زاری را نیز که چراگاه مواشی مردم بود و صاحب خاصی نداشت بان قطعه افزود و بتصرف خود در آورد. آنهنگام، دو برادر سرشناس و دلیر بنام محمد و جعفر، پسران

۱- ... زیدی شدن تمام طبرستان در سال ۲۵۱ ... و نهضتهای دیگر شبیه باین،

همه برای آن بوده است که ایرانیان میکوشیده اند از فشار حکومت عرب، خود را رها کنند.

(تاریخ نظم و نشر در ایران ... سعید نفیسی ص ۱۶ ج ۱).

رستم که از قدیم الایام ناحیه کلار و چالوس را تحت اختیار داشتند و به اطعام و بخشش شهره بودند از تصرفات جابر بن هارون جلوگیری کردند فرزندان رستم که مورد اطاعت و حب مردم بودند از آنان نیز خواستند که از دست درازی جابر بن هارون سمانعت کنند. جابر از ترس جان خود، فرار کرد و به سلیمان بن عبدالله بن طاهر - برادر محمد بن عبدالله - و عم محمد بن طاهر بن عبدالله - عامل مستعین در سراسر خراسان و طبرستان وری و مشرق پیوست و چگونگی را با وی در میان نهاد.

از سوی دیگر چون خبر به مردم کلار و چالوس رسید از دیلمان - همسایگان خود - یاری خواستند و آنان نیز که از جور محمد بن اوس بجان آمده بودند و از بیم سلیمان بن عبدالله همچنان آسایش نداشتند درخواست همسایگان را پذیرفتند و آمادگی خود را برای جنگ با هر کدام از غلامان خلیفه که قصد دست اندازی داشته باشند اعلام داشتند آنگاه فرزندان رستم یکی از طالبیان مقیم طبرستان را که محمد بن ابراهیم (۱) نام داشت بدعوت خود فراخواندند ولی او نپذیرفت و گفت شما را به مردی که درری سکونت دارد و از من بقبول دعوت، سزاوارتر و پایدارتر است هدایت میکنم. نام او حسن بن زید است<sup>۶۲</sup>.

۱- محمد ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن بن القاسم بن الحسن بن زید بن حسن بن اسیر المؤمنین (ع) برادر زن داعی کبیر که از پسر او در این کتاب نام میبریم. رابینو ضمن شرح «آبادیهای مازندران و استرآباد» تحت عنوان «دهات کجور» برابر «پی چلو صالحخان» آورده است: «در آنجا مقبره سید محمد بن ابراهیم که مردی بسیار شفیق و خدا شناس و با تقوی بود واقع است. مردم رویان که از ظلم و جور محمد بن اوس بتنگ آمده بودند نزد این سید رفتند و از او خواستار شدند که پیمان اطاعت ایشان را بپذیرد وی آنها را نزد برادر زن خود حسن بن زید که بعد فرمانروای مازندران شده بود فرستاد مقبره این سید پرهیزگار بنام زیارتگاه سید محمد کیا دبیر صالحخانی مشهور گردید ولی اهالی او را - سلطان کیمدور مینامیدند.»

گردیزی در زین الاخبار، سبب طغیان مردم طبرستان را ناشی از هرزه درایی و گستاخی مستعین و عاملان او میدانند و خروج حسن را بسال ۲۵۱ نسبت میدهند و می گوید :

« مستعین ، خراسان ، سر محمد بن طاهر را داد و محمد بن طاهر ، غافل و بیعاقبت بود سرفرو بردبشراب خوردن و بطرب و شادی مشغول گشت تا بسبب غفلت او ، طبرستان بشورید و حسن بن زید العلوی بیرون آمد اندر سنهٔ احدى و خمسين و مائین ... » .

صاحب تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران در بارهٔ قیام حسن بن زید میگوید : در قسمتی از سرزمین دیلم که استقلال خود را محفوظ داشته بود شیوع دین اسلام بایک نهضت دموکراسی مربوط بود و ابن اسفندیار کاتب آغاز و پایان این نهضت اسلامی را چنین توجیه کرده است :

مردم دارفوا و لپراکه از ظلم و نا جوانمردی محمد بن اوس بستوه آمدند و بهر وقت ساداتی را که بنواحی ایشان نشسته بودند می دیدند و زهد و علم و ورع ایشان را اعتقاد میکردند میگفتند آنچه سیرت مسلمانی است با سادات است . اهل دیگر رستاقها را که بدیشان متصل بود یار گرفتند و پیش محمد بن ابراهیم رفتند و او در قصبهٔ رویان بود . از او درخواست کردند که ما بر تو بیعت کنیم مگر ببرکات تو این ظلم ، خدای از ما بردارد . گفت من اهلیت خروج ندارم اما مرا دامادی - است که خواهرم را دارد . شجاع و کافی و عالم و حربها دیده و وقایع و حوادث را پس پشت کرده بشهر ری اگر نبشتهٔ من آنجا برند او قبول کند و بمدد و قوت او شما را مقصودی برآید . مهتر آن قوم و رئیس و مقدم جماعت ، عبدالله بن وندا اسید بود در حال نامه فرمود نبشت و قاصد گسیل کرد .

چون قاصد بری رسید حسن بن زید بن اسماعیل - معروف به حالب الحجاره - نبشته های اعیان آن نواحی را از نظر گذرانید ، آمادهٔ خروج شد و قاصد را با تشریف و استمالت تمام بازگردانید . پیش از آنکه خبر به علی بن محمد بن اوس برسد و

تدبیری بیندیشد سادات آن نواحی با محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن و روسای کلار و چالوس و نیروس و کورشید از حسن بن زید استقبال کردند. حسن روز پنجشنبه بیست و هفتم رمضان سال دویست و پنجاه هجری به کجور رسید و روز عید، بمصلی رفت و نماز گزارد و بر منبر قرار گرفت و خطبه ای بلیغ با فصاحت علویان بخواند. مردم را به اطاعت از کتاب الله و سنت رسول الله علیه السلام فراخواند و برابر معروف و نبی از سنکر ترغیب و ترحیب کرد. آنگاه از کجور کوچ کرد و به ناتل روانه شد سپس عازم پایدشت گردید. روز دوشنبه بیست و سوم شوال، حسن زید به آمل رسید. بامداد روز بعد بنمازگاه آمل رفت و معارف و سجاهیل شهر را دعوت به بیعت کرد، همگان جز تنی چند، پذیرفتند. حسن بن زید هفت روز از شوال در آمل مقام داشت تا فنه بن و ندا اوبید، و نداسقان بن ماهیار و سرخاب بن رستم امان طلبیدند قبول کرد. آنگاه محمد بن عبدالعزیز را بعنوان عامل رویان، جعفر بن رستم را عامل کلار، محمد بن العباس را عامل چالوس تعیین کرد و در باره عامل آمل از مردم آن دیار نظر خواست بالاتفاق، امارت محمد بن ابراهیم بن علی بن عبدالرحمن را خواستار شدند و با آنکه حسن بن زید از او در رویان، خلاف دیده بود خواسته مردم را اجابت کرد و احکام امارت بدو مفوض گردانید. حسن بن زید روز مسترقه پارسی بساری رسید، در همانروز، برادرش الحسین (۱) بن زید نیز بشلیمه دنباوند رسید و سه روز در آن دیار بماند. رؤسای لارجان و قصران پیش حسن آمدند و محمد بن میکال نیز با او همدست شد. آنگاه پس از جنگی سخت با سلیمان عبدالله از یکطرف و سرکویی پیادگان اصفهبد قارن بن شهریار از سوی دیگر عازم آمل شد و پانزده روز در آنجا برآسود. سپس روانه ساری گشت و چندی بعد کوچ بر کوچ به چالوس عزیمت کرد. عزیمت سلیمان عبدالله بکیفیتی بود که زنان حرم و فرزندان و خویشان

۱- ماکه این متن را از تاریخ ابن اسفندیار نقل کرده ایم در کتب انساب باین اسم

برنخوردیم و عموماً برای حسن برادری شهیر بنام محمد - دوسین داعی - را نام برده اند.

را نتوانست همراه ببرد. لاجرم نامه‌ای از استرآباد برای حسن فرستاد و رهایی آنانرا تمنا کرد. چون نبشته برسید حسن زید رسید جمله حرم و متعلقان او را جمع کرد و بهترین وجه و نیکوترین حال، با اعزاز و اکرام پیش او فرستاد.

میگویند بسرای سلیمان در ساری، حوض آبی بود که دویست هزار درهم در آن ریخته بودند چون حسن بن زید آگاه گشت آنها را برداشت و میان لشکر قسمت کرد. آنگاه بقیة ذی الحججه و تمامت محرم، صفر و ربیع الاول سال ۲۰۲ را در ساری مقام گرفت.

باین ترتیب حسن بن زید نخستین سید علوی طالبی، مؤسس سلسله سادات زیدیة طبرستان بر تمام آن نواحی دست یافت. فرمان او با هیبت و ابهتی که در دلها داشت چون شمشیری قاطع بود. وقتیکه اقتدار حسن بن زید کاملاً پدیدار شد اعلامیه‌ای بتمام نواحی طبرستان صادر کرد مبنی بر آنکه جمله: حی علی خیر العمل (۱) شیعیان را بدعای نماز اضافه کنند و بسم الله را در نماز بصدای بلند ادا کنند (۲) ۶۳.

### استیلای حسن زید

حسن زید هر آفریده را که هوادار مسوده بودند بعقوبات می کشت و ملامتها می کرد تا دلهای مردم چنان هراسان شد که جز اطاعت و رضای او فکری باقی نماند. روز چهارشنبه سوم ذی حجه سال دویست و پنجاه و سه محمد بن ابراهیم از جانب حسن بولایت گرگان منصوب شد آنگاه با صوابدید معتمدان ساری، سید احمد بن عیسی بن علی بن الحسن را بولایت ری اعزام کرد. آوازه ابهت و پیروزی حسن بن

۱- ناصر خسرو علوی در سفرنامه خود میگوید:

... و آل علویان نیز شوکتی داشتند... و زیدی مذهب بودند و در قاست گویند محمد

و علی خیرالبشر و حی علی خیر العمل... (ص ۱۲۲).

زید اندك اندك از سرزها فراتر رفت. هنگامیکه استیلای حسن بن زید بر تمام سرزمین طبرستان قطعی و مسلم شد جمع کثیری از سادات علویه و بنی هاشم از حجاز و اطراف شام و عراق بخداست او رسیدند. در حق همه، سبوت و مکرمت فراوان سبذول داشت. کار داعی بزرگ بجایی رسید که چون پای در رکاب میزد سیصد نفر علوی شمشیر آخته، گرداگرد او گام بر میداشتند. سید امام ناصر کبیر حسن بن علی بهمین مناسبت میگوید:

کان این زید حین یغد و بقومه

بدور سماء حوله انجم زهر

فیابؤس قوم صبحتهم خیوله

و یا نعم قوم نالهم جوده الغمر (۱)

یعقوب لیث و حسن بن زید

(۵۲۶۰)

ده سال پس از ظهور حسن بن زید و استیلای او به طبرستان، خراسان اسیر فتنه و آشوب بیکرانی بود. رندان و عیاران از هر سویی سردرپی آوردند، فراکار می ایستادند و مقبولتر و مقبلتر از همه، یعقوب بن لیث صفار بود. با آنکه یعقوب در اصل رویگر زاده عیاری بیش نبود جماعتی بر او گرد آمدند، غرور و جسارت به وی بخشیدند و بجای کار گزاران طاهریان وی را، پیادشاهی رساندند. کار یعقوب در یک طرفه العین بجایی رسید که خلیفه با او عهد کرد و خراسان بدو گذاشت. وقتی یعقوب بر نیشابور دست یافت عازم دهستان شد و تصمیم گرفت گرگان و استرآباد را ضمیمه قلمرو حکومت خود سازد. جنگ یعقوب با حسن بن زید که سال ۲۶۰ اتفاق افتاد سید علوی را منهزم و کسانش را پراکنده ساخت میگویند یعقوب، با شمع و مشعله دنبال حسن زید از آمل به رویان شد و تا کلار پیش تاخت. حسن بن زید به شیرجان

سر نهاد و پنهان شد. یعقوب مردم شیرجان را مورد عتاب و خطاب قرار داد و گفت اگر علوی را بدست من نسپارید درون شیرجان بتازم. مردم، گرچه مرعوب شدند اما نپذیرفتند و سردی دیلمی «گوکیان» نام حسن را پناه داد. یعقوب مردم را مورد شکنجه قرار داد و بعقوبت، خراج دوساله از آنان بستند چندانکه مردم در تنگنایی مرگبار قرار گرفتند حتی لباس و طعام برای کسی باقی نماند حسن زید گریزان، خود را به کوهپایه رسانید. یعقوب از راه ناتل به کردآباد رفت و خراج دوساله از ساکنان دشت بستند.

مدت اقامت یعقوب در طبرستان چهار ماه بود و چون از ساری براه قومس عازم خواروری شد حسن بن زید در گرگان قد برافراشت و جماعتی کثیر از دیالم بر او گرد آمدند در این ایام که صفر ۶۳-۲ از هجرت بود برادر حسن - ابو عبدالله محمد بن زید با لشگری انبوه باستقبال برادر آمد و تمام صفر و ربیع الاول آن سال را نزد وی بماند تا هنگامیکه بقصد دیدار مادر، عازم طبرستان شد.

گردیزی در زین الاخبار ضمن بیان حوادث «فتنة یعقوب» میگوید:

«و [یعقوب] سوی حسن بن زید بگراگان نامه نوشت و عبدالله سگری را با برادران از وی بخواست حسن بن زید جوابی نوشت و ایشان را نفرستاد. یعقوب قصد گرگان کرد و حسن بن زید از پیش او هزیمت شد و باسل رفت و از آنجا براه رویان از عقبه کندسان بیرون شد و چون یعقوب بلشگر گاه حسن رسید خالی یافت. لشگر را بفرمود تا هرچه بتوانستند برداشتند و باقی را آتش زدند و همه بسوخت و این اندر سنه ستین و مائین بود.»

ابن اثیر میگوید: یعقوب، امیر خراسان را بمناسبت بی سبالاتی وی در حفظ ملک که موجب چیرگی حسن بن زید شده بود از کار برکنار و جمله خاندانش را بازداشت کرد و مالشان را بتصرف خود درآورد. آنگاه ضمن شرح حوادث سال ۲۵۷، همین امر را موجب ستیزه جویی وی با داعی کبیر می شمارد<sup>۶۴</sup>.

صاحب تاریخ سیستان در باره آغاز ستیز یعقوب با حسن بن زید میگوید:

«... و یعقوب بنی‌شاپور نبود تا خبر عبدالله بن محمد بن صالح آمد که او از دامغان بگردد رفت و حسن بن زید با او یکی شد و سپاه جمع میکنند حرب ترا. یعقوب سپاه بر گرفت و از نیشابور بگرددگان شد... چون یعقوب بنزدیک گرددگان رسید ایشان هر دو بطبرستان شدند یعقوب از پس ایشان بتاختن برفت و فوجی سپاه بر بنه بگذاشتند که شما خوش خوش از پس من همی آید و خود برفت و بساری بایشان اندر رسید. چون یعقوب را بدیدند هزیمت کردند بی هیچ حرب، حسن زید بکوه دیلمان اندر شد و عبدالله بن محمد ابن صالح بدریا اندر شد مرزبان طبرستان، عبدالله را بگرفت و بند کرد و بیاورد که پیش یعقوب آرد.»

باین ترتیب حسن بن زید که بر اثر دست اندازی آل طاهر بر زمینهای بایر و مورد استفاده عموم ناگزیر از قیام شده بود روزگاری دراز با صفاریان کشمکش داشت و بگفته بارتلد در تذکره جغرافیای تاریخی ایران «حسن بن زید و محمد که جانشین او بود برای تصرف طبرستان و ری مجبور بودند که با طاهریان و بعد هم با صفاریان و ساسانیان همواره جنگ کنند پشتیبان عمده [ای] که برای قدرت و اقتدار خود داشتند دیلم بود که در آنجا سلسله جستانیان را بسوی خود جلب کرده بودند.»

ابوالفرج اصفهانی صاحب مقاتل الطالبیین - یا مقاتل آل ابی طالب میگوید: در جریان جنگ حسن بن زید با صفاریان، گروهی از نوادگان ابوطالب بشهادت رسیدند یا در زندانها بتلخی درگذشتند که آرامگاه (۱) همه آنان در خالك طبرستان است. اساسی بزرگواران مزبور بقرار زیر است:

۱- حمزة بن عیسی بن محمد بن القاسم بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی

بن ابیطالب (ع).

۱- قبر این امامزاده‌ها که در مازندران معروف است معمولاً بنای گرد یا چهارگوش یا برجی مخروطی یا چند ضلعی است با یک گنبد. درهای چوبی بسیار ظریف پوشیده از خطوطی از آیات قرآن، در امامزاده‌های گیلان و مازندران و استرآباد دیده میشود (ه. ل. راینو) وی در جای دیگر ضمن شرح تاریخچه آمل مینویسد: «در بقعه مشهور به الله پرچین قبرهای مشایخ و سادات ایشان واقع است.»



۳ و ۲ - محمد و ابراهیم ابنا الحسن بن علی بن عبدالله بن الحسین بن علی بن الحسین بن علی بن ایطالب (ع) .

۴ - الحسن بن محمد بن زید بن عیسی بن زید بن الحسین .

۵ - اسماعیل بن عبدالله بن الحسین بن عبدالله بن اسماعیل بن عبدالله بن جعفر بن ایطالب .

۶ - توفی فی السجن بسر من رأی : محمد بن الحسین بن محمد بن عبدالرحمن ابن القاسم بن الحسن بن زید .

۷ - وتوفی ایضا [ فی السجن بسر من رأی ] موسی بن موسی بن محمد بن سلیمان بن داود بن الحسن بن الحسن بن علی . . .

### مدعیان دیگر

صرفنظر از یعقوب بن لیث صفار ، حسن بن زید در داخل طبرستان نیز که بر آن استیلا یافته بود با مدعیان دیگر دست بگریبان بود . مدعی بزرگ حسن بن زید امیری بود از خاندان سپهبدان آل قارن بنام قارن بن شهریار . اما در جنگی که بین داعی از یکطرف و قارن بن شهریار و سلیمان بن عبدالله بن طاهر از جانب دیگر در گرفت فتح ، نصیب داعی شد و داعی لشکر دیگری را که محمد بن طاهر بیاری عم خود سلیمان فرستاده بود نیز بشکست و قارن به پناه داعی آمد . در سال ۲۶۶ پسر و جانشین اسپهبد قارن یعنی اسپهبد رستم با حکمران نیشابور ، احمد بن عبدالله خجستانی که پس از مرگ یعقوب بر آنجا استیلا یافته بود همدست شدند تا داعی را از گران و طبرستان برانند اما داعی بکمک برادر رشید خود محمد بن زید ، اسپهبد رستم را مغلوب کرد . خجستانی نیز پس از غارت آبادیهای گران به نیشابور برگشت ( ۱ ) طبری میگوید : خجستانی نخست بر لشگریان حسن غالب شد و گران و قسمتی از طبرستان را بتصرف

۱ - لغتنامهٔ دهخدا بنقل از تاریخ عمومی مرحوم عباس اقبال ج ۱ ص ۱۱۵

خود درآورد ، هنگام فرار تمام آبادیها را آتش زد و اسوال تجار را نابود گردانید . هنوز تمام این فتنه ها فروکش نکرده بود که لیث بن فتنه در آمل بر حسن زید عصیان کرد و اصفهید ملک الجبال رستم بن قارن شهریار بار دیگر سر برافراشت و در نواحی گرگان بقتل و فساد و راهزنی و حمله های شبانه بر خانه های مسلمانان و اعمال ناروا آغاز کرد . گرچه حسن زید این دو فتنه را نیز با هیبت هرچه تمامتر خواباند ولی چندان علیل و نا توان شده بود که از نشستن بر اسب ، عاجز بود .

### حسب الحال و آثار حسن بن زید

امام حسن علیه السلام دو پسر داشت بنام حسن و زید و زید نیز پسری داشت بنام حسن مکنی به ابو محمد که صاحب هشت فرزند ذکور بود (۱) بزرگترین آنان قاسم و کوچکترینشان اسماعیل نام داشت که از شدت صلابت سلقب به حالب الحجارة بود اسماعیل از پسر خود محمد - و پسر او زید - دو نتیجه داشت یکی حسن و دیگری محمد . این دو تن که بنیانگذاران سلسله علویان طبرستان هستند سلقب به داعی کبیرند و نوادگان قاسم - که در این کتاب از آنان بتفصیل نام برده ایم - سه داعی صغیر شهرت دارند .

مادر حسن بن زید ، دختر عبدالله بن عبیدالله الاعرج بن الحسین الاصغر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام است . حسن بن زید از کنیزکی دختری بنام « کریمه » داشت که قبل از آنکه شوی اختیار کند در گذشت و باین ترتیب داعی اول بلا اعقاب ماند (۲) .

۱- حضرت عبدالعظیم ، نواده یکی دیگر از این هشت برادر است .

۲- عمدة الطالب ص ۷۹ و ناسخ التواریخ ص ۳۰۸ جلد پنجم اما این اسفندیاری میگوید :

حسن بن زید دخترش ام الحسن را به احمد بن محمد بن ابراهیم بن ابراهیم داد .

اولیاء الله آملی میگوید : او را پسری نبود و دختران داشت و برعشی میگوید : حسن -

بن زید ، دختران داشت اما از او خلفی نماند .

از مجموع مندرجات کتب معتبر تاریخی و انساب چنین مستفاد میگردد که حسن بن زید مردی بود با دو سرشت شگرف و مغایر هم : مردی سختگیر ، خونریز ، دلیر ، جنگجو و شدید التصمیم - و سردی دانشمند ، شعر شناس ، نوازشگر ، دلسوز ، جوانمرد و با گذشت .

سورخان در باره خونریزیهای او داستانهایی نقل کرده اند که نشان میدهد داعی کبیرا قتل عباد - حتی نزدیکان خود - و هدم بلاد - حتی آبادیهایی که صاحبانش روزگاری دوش بدوش او در جنگها شرکت می کردند ملالتی نداشت . در ایام سلطنت او وجوه ناس ، اشراف و دوتن از سادات حسینی مقتول شدند یکی حسین بن احمد بن محمد بن اسماعیل بن محمد بن عبدالله الباهرین علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام که مادر او فاطمه دختر جعفر بن اسماعیل بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب بود و دوم عبیدالله بن علی بن حسین بن جعفر بن عبدالله بن حسین اصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام . ایشان از جانب داعی حکومت قزوین و زنجان داشتند گاهی که موسی بن بغا بعزم استخلاص زنجان و قزوین مأمور شد و با لشگری لایق تاختن آورد ایشانرا نیروی درنگ نماند لاجرم بطبرستان گریختند داعی بخیانت هزیمت هر دو تن را حاضر ساخت و در برکه آب غرقه ساخت تا جان بدادند آنگاه جسد ایشان را در سردابی افکند و این واقعه در سال دویست و پنجاه و هشتم هجری بود بالجمله گاهی که یعقوب بن لیث بطبرستان آمد و داعی به دیلم گریخت جسد ایشانرا از سرداب برآورد و بخالک سپرد .

دیگر از مقتولین داعی کبیر ، پسر خاله او حسن بن محمد بن جعفر بن عبدالله بن حسین الاصغر بن علی بن حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام بود که از جانب داعی حکومت شهر ساری داشت در غیبت داعی ، جامه سیاه - که شعار عباسیان بود - پوشید و خطبه بنام سلاطین خراسان کرد چون داعی قوت یافت و معاودت کرد سید عقیقی را دست بگردن بسته حاضر ساخت و گردن بزد و دیگر جماعتی از مردم طبرستان را با خود از درکین و کید دانست و خواست تا همگان را با تیغ بگذرانند

پس خویش را بتمارض افکند و پس از روزی چند ، آوازه سرگ خود را در انداخت پس او را در جنازه جای داده بمسجد حمل دادند تا بروی نماز گزارند چون مردم در مسجد انجمن شدند ناگاه آن جماعتی که با ایشان مواضعه نهاده بود از جای بجستند و ابواب مسجد را فرو بستند و تیغ بکشیدند و داعی نیز از جنازه شاکی السلاح بیرون جست و شمشیر بکشید و جماعتی کثیر را دستخوش شمشیر ساخت (۱) . رابینو میگوید : حسن - بن زید ایشان را محاصره کرد و همه را در مسجد جامع آمل بقتل رسانید و اجساد آنها را در گوشه گودالی در قسمت شرقی مسجد انداخت که تا زمان ابن اسفندیار « مزار شهدا » خوانده میشد .

باتفاق قول تاریخ نویسان بزرگ - نظیر محمد بن جریر طبری (۲) ابن اثیر (۳) و دیگران ، حسن بن زید یکبار ، شهر چالوس را سراسر باتش کشید و ویران ساخت . سبب آن نیز این بود که می پنداشت یعقوب از جانب خلیفه برای تصرف نواحی دیلم فرمانی نداشت و مردم چالوس بیهوده و خودسرانه در برابر او سر اطاعت فرود آورده اند .

ابو اسحق اصطخری در مسالک و ممالک میگوید : تا روزگار حسن بن زید رضی الله عنه مردم طبرستان و دیلمان کافر بودند . تا این روزگار قومی علویان در میان ایشان آمدند و بهری مسلمان شدند و گویند که در کوههای دیلمان هنوز دافران هستند . بارتلد در جغرافیای تاریخی ایران با تکیه بر این فکر بنقل از اصطخری میگوید : اولین سروج اسلام در دیلم ، امام حسن بن زید علوی بود که در سال ۸۶۴ علیه طاهریان قیام کرد . رابینو در کتاب مازندران و استرآباد ضمن شرح تاریخچه آمل آورده است : « مردم آمل که اسلام آورده بودند ابتدا مذهب مالکی داشتند و بیشتر آنها تا زمان

۱- ناسخ التواریخ - همچنین است نام عقیقی و دو تن دیگر از اقوام حسن در مقاتل-

الطالبین بنام احمد کوبی و محمد بن حمزه .

داعی الکبیر در این مذهب باقی بودند و در اینموقع شیعه شده‌اند.»

این اسفندیار کاتب میگوید: در کتاب ملح الملح و کتاب نزهة العقول آورده‌اند که کرم و همت او بغایتی بود که روزی فصد کرده بود، ابوالغمر شاعر طبری پیش او رفت و دو بیت شعر بخواند (۱) در حال، ده هزار درهم بدو داد.

ابن اثیر میگوید: «وكان الحسن جوادا، متواضعا لله تعالى»

حسن سردی عالم، فاضل، عادل، کامل، ادیبی ظریف، متدین و صاحب علونسب بود در شعر و عربیت، و قوفی تمام داشت و شعرا را جایزه‌ها میداد (۲) همچنین ابن کثیر شامی میگوید: حسن زید کریم جواد ممدوح و بعربیت عارف بود (۳) اولیاءالله آسلی در تاریخ رویان نوشته است: «... هفتاد پاره دیه در نواحی آمل گذشته از باغ و ضیعه و حمام و دکان بر آنجا وقف فرمود» صاحب اعیان الشیعه بنقل از قول علما در باره وی سجایای اخلاقی او را بشمارد و میگوید: كان الحسن بن زید الداعی مع شرف نسبة و كرم حسبه، عالی الهمة، شجاعاً حازماً، ثاقب الرأی، متواضعا، جوادا، کریماً، عارفاً بمواقع الكلام متعظفاً، محسناً اليهم، كثیر البر بهم.

حسن بن زید در علم فقه، دست داشت و از او چند کتاب بنام: کتاب الجامع، کتاب البیان و کتاب الحجة باقی بود (۴).

پاره‌ای اخبار منقول از ابن طاووس نشان میدهد اول کسیکه بر سر قد علی (ع) دیواری بنا کرد و بتعمیر آن بقعه مبارک پرداخت حسن بن زید بود (۵)

- ۱- سروده‌های ابوالغمر را در فصل چهارم این کتاب ملاحظه خواهید فرمود.
- ۲- تلیق مطالبی که در الانتخبات البهیة بنقل از زبدة التواریخ حافظ ابرو و تحفة الادیب و تنقیح تواریخ الملوك هزار فن درج شده است.
- ۳- مجالس المؤمنین قاضی نورالله شوشتری بنقل از تاریخ ابن کثیر.
- ۴- الفهرست ابن الندیم ص ۲۷۴.
- ۵- ر. ك اعیان الشیعه. جزء ۲۱. ص ۳۴۴.

داعی تا پایان عمر در آمل اقامت داشت. روزگاری که مردم دیلم بفساد گراییدند، آبادیها ویران ساختند و بغارت و سرقت اسواول مردم پرداختند مردم نیشابور از ایشان شکایت نزد داعی بردند. داعی چند بار آنانرا نصیحت کرد و چون پند و اندرزکارگر نشد فرمان داد دست و پای هزار نفر از فاسدانرا بریدند، باقی گریختند و نزد رستم بن قارن یا پدر او قارن که ملک الجبال بود رفتند (۱).

مردی با این اوصاف و صلابت، پس از ۱۷ سال و ۸ ماه و ۶ روز حکومت بنهایت اقتدار در حالیکه بذر شیعة زیدیه را در سراسر طبرستان بارور گردانیده بود، روز دوشنبه ماه رجب سال ۲۷۰ برابر روز «باد» از ماه شهریور آن سال بر اثر بیماری و رنجوری درگذشت (۲).

سولانا اولیاء الله آملی در تاریخ رویان آورده است که: حسن بن زید در مدینه تولد یافت و در شجاعت، ثبات، قوت قلب، تدبیر جنگ و کرامت بنهایت رسید. وی بهنگام حیات، برای خود آرامگاهی در محله موسوم به راستکوی ساخت که همانجا مدفون است. این مقبره با قبه‌ای که بر آنست تا این زمان (۳) باقی است من در دوران طفولیت آنرا دیدم که مشرف بویرانی بود لیکن صندوق عقیقی آنجا قرار داشت. در وسط حیاط، راهی مارپیچی بود که از آن بر بالای بام بقعه میرفتند (۴).

بر نهارد دارن بنقل از تاریخ الصالحی میگوید: قیر داعی در گرگان درقریه‌ای بنام روشناخره واقع است (۵) لیکن در کتب جغرافیای قدیم و جدید، این اسم ملاحظه نمیشود تنهادر مرصداالاطلاع بنقل از معجم البلدان ذیل کلمة استاذ خرد چنین نوشته اند: استاذ خرد بضم الخاء و فتح الراء و ذال معیمة من قری الری.

۱- ر. ک. اعیان الشیعه جزء ۲۱ ص ۲۷۱

۲- حمزه اصفهانی - تاریخ سنی ملوک الارض.

۳- منظور سال ۸۰۵ هجری یعنی زمان تألیف کتاب است که مؤلف آن زنده بود.

۴- تلفیق و ترجمه مطالبی که در صفحات ۳۳۶ و ۳۷۳ اعیان الشیعه نقل کرده اند.

۵- همچنین است در دودمان علوی مازندران - ه. ل. رایینو.

## ۲- داماد داعی اول

احمد بن محمد بن ابراهیم بن علی بن عبد الرحمن الشجری بن القاسم البطحانی

## بن الحسن بن زید بن الحسن (ع)

احمد بن محمد ، داماد حسن بن زید بود و با آنکه برخی مورخان (۱) معتقدند که پس از حسن برادرش محمد جانشین او شد ولی گروهی نیز میگویند که احمد بن محمد ، داعیّه جانشینی حسن را داشت و روزگاری در اسارت ، پایدار بود . ابن اسفندیار مینویسد : حسن بن زید در ایام رنجوری ، دخترش ام الحسن را به ابوالحسین احمد بن ابراهیم معروف به «قائم» داد و از او خواست که برای عبدالله محمد بن زید - برادرش از اهل طبرستان ، بیعت ستاند . با آنکه طبق این وصیت ، مقرر بود که محمد - بن زید ملقب به داعی الی الحق پس از حسن حاکم طبرستان شود اما داماد حسن ، برخلاف سفارش او ، مال خزانه برداشت ، دراهیم بیعت را خرج فریفتن دیالم کرد و برای خود از آنان و دیگران دعوت گرفت . آنگاه ستم آغاز کرد و بدعتها نهاد تاجاییکه مردم از او بسته و آمدند و از چگونگی مظالم وی محمد بن زید را که در رستاق زوین مستقر بود آگاه ساختند . محمد بن زید از اطراف ، لشکر ها جمع کرد و روز چهارشنبه بیست و پنجم جمادی الاولی - سنهٔ دویست و هفتاد و یک - بشهرساری رسید . ابوالحسن آنجا بود ، گریزان به آمل رفت و شبانه کوچ کرد ، از راه چالوس به دیلم پناهند شد اما محمد او را امان نداد ، پایبای همدستانش دستگیر ساخت ، مال و غنائم بسیار برداشت و بآمل رفت .

سرعشی در تاریخ طبرستان و رویان و مازندران داعیّه احمد را سببی بر خروج میداند و میگوید : بعد از وفات داعی ، سید ابوالحسین نامی که داماد او بود خروج

۱- طبری ، حمزه اصفهانی ، سعودی ، ابن الندیم ، ابن مسکویه ، ابوالفداء ، سیوطی

کرد جمعی با او بیعت کردند و داعی اسوا و خزاین را متصرف شد و اصفهبدان طبرستان از هرجا با او موافقت کردند.

صاحب ناسخ التواریخ در ذکر امارت محمد بن زید میگوید: پس از مرگ حسن، احمد بن ابراهیم شوهر خواهر (۱) داعی کبیر سرسلطنت بر افراخت و بر مملکت طبرستان استیلا یافت. محمد بن زید از گرگان لشکر برآورد و با ابوالحسن (۲) رزم داد و او را بکشت.

۵. ل. رایینو ضمن شمارش علویان حسنی نخست از داعی الکبیر حسن بن زید، سپس از ابوالحسین احمد بن محمد معروف به القائم آنگاه از داعی الی الحق محمد بن زید نام میبرد و باین ترتیب احمد را پس از حسن بن زید و قبل از محمد بن زید مسجل میدارد.

هزار فن عثمانی در کتاب تنقیح تواریخ الملوك آورده است که: پس از حسن، دامادش احمد بن محمد بخلافت طبرستان رسید و پس از او محمد بن زید بخلافت نشست (۳).

شاید استنباطات مورخان مزبور - پس از تاریخ ابن اسفندیار - ناشی از مندرجات عمدة الطالب باشد که بدنبال ذکر مرگ حسن بن زید میگوید: « و استولی علی - الامر بعده ختنه » و ختن در لغت عرب بفتح اول و دوم بمعنای خویشان زن از قبیل پدر او، برادر او همچنین شوهر دختر است (۴).

۱- اینکه احمد شوهر خواهر حسن یا دخترش بوده مورد اختلاف است. با قید آنکه ابن اسفندیار او را یکبار شوهر دختر و بار دیگر حسن زید را شوهر خواهر وی معرفی میکند تردید نیست که احمد باید قاعده شوهر خواهر حسن و محمد باشد.

۲- ابن اسفندیار و سرعشی: ابوالحسین.

۳- الانتخابات البهية بنقل از تاریخ مزبور.

۴- ختن: کل من كان من قبل المرأة مثل الاب والاخ - زوج الابنة (المنجد ردیف

بقیه حاشیه در صفحه بعد



بهر تقدیر دوران پادشاهی ابوالحسن ده ماه بیش نبود و گویند در راه ساری بدست کسان محمد بن زید هلاک شد و در گذشت. اولیاء الله آملی میگوید: محمد بن زید وقتی از خروج و نافرمانی احمد آگاه گشت وی را بالیشام دیلمی و بسیاری دیلمان دیگر بگرفت و بند بر نهاد « و فرمود تا هر کس که برو حقی دارند بشرح از او مطالبه نمایند فقهاء آمل بهزار بار هزار درهم برو گواهی دادند... بعد از آن هر گز کسی ایشان را زنده و سرده نیافت و گور ایشان نیز ندید.»

### ۳- داعی کبیر

محمد بن زید بن محمد بن اسماعیل بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن

#### ایطالب (ع)

محمد - مشهور به قائم بالحق و ملقب به داعی کبیر - بنا بر وصایت حسن بن زید پس از سرکوبی شوهر خواهرش احمد بن محمد، بر سراسر طبرستان مسلط گردید و مانند برادر در نهایت حشمت و کمال رشادت بخلافت پرداخت.

طبری سال آغاز حکومت وی را مسکوت گذاشته است تنها پس از ذکر واقعه سرگ حسن بن زید ضمن شرح حوادث سال ۲۸۲ موضوع ارسال مبلغ سی و دو هزار درهم را برای پخش بین مردم بغداد و کوفه بوسیله محمد بن ورد عطار پیش میکشد و ضمن شرح حوادث سال ۲۸۷ از خبر قتل او سخن میگوید.

حمزه اصفهانی پس از ذکر خبر درگذشت حسن بن زید میگوید: «ثم سلکها محمد بن زید اخوه ثمان عشرة سنة...» و اگر ماجرای ده ماه حکومت احمد بن محمد را بحساب نیاوریم طبق دو نوشته بالا، محمد در سال ۲۷۰ بلافاصله پس از سرگ برادرش پیادشاهی طبرستان رسید و مدت شانزده سال در آن سامان حکومت راند.

بقیه حاشیه از صفحه قبل

حرف خاء و تاء (ص ۱۶۵) - ختن (بفتح الخاء و التاء) زوج الابنة (حاشیه شماره دو، ص

سعودی در مروج الذهب نزدیک بهمین مفهوم ضمن شرح حوادث سال ۲۷۰ هجری داستان جنگ محمد بن زید را با رافع بن هرثمه بیان می‌کند و پس از شرح سرگ حسن میگوید :

« خلفه اخوه محمد بن زید فیها الی ان حاربه رافع بن هرثمه » .

ابن اسفندیار مینویسد : در سنه ۲۷۳ ، بر منابر و دراهم ، نام محمد بن زید رفت و از این نکته پیداست که محمد در سال مزبور ، سراسر طبرستان را زیر فرمان داشت .

ابن اثیر در تاریخ کامل ، ولایت محمد را بی هیچ فاصله‌ای بسال مرگ حسن بن زید یعنی دویست و هفتاد هجری نسبت میدهد و ضمن شرح حوادث سال ۲۷۲ از یک جنگ شدید میان او و اذکوتکین در حوالی قزوین و ری سخن میگوید که منجر بشکست محمد و تسلط اذکوتکین به ری شد .

از مندرجات کتاب برنهارد دارن هر دو نکته استنباط میشود : جایی مینویسد محمد طبق وصیت برادرش بلافاصله پس از مرگ او بسلطنت طبرستان رسید و جای دیگر میگوید ، القائم بالحق پس از آنکه با احمد بن محمد بجنگ پرداخت او را بقتل رسانید و خود بجای برادرش بخلافت نشست<sup>۶۰</sup> .

### اوضاع طبرستان در عصر محمد بن زید

ظهور محمد بن زید بمصادف با اواخر سلطنت صفاریان و اوایل حکومت سامانیان در ایران بود . همزمان با پیدایی سامانیان و دست اندازی آنان به نواحی طبرستان ، محمد بن زید در این منطقه با رافع بن هرثمه دست بگریبان بود که بگفته حمزه اصفهانی مدت سه سال از اوایل سلطنت محمد به رام کردن او گذشت . رافع ، نخست با محمد ، آغاز ستیز کرد ولی سر انجام تسلیم و مطیع او شد تا جاییکه در راه جلب انظار بسوی او تلاشها کرد<sup>۶۱</sup> .

در تاریخ سیستان آورده اند که رافع بن هرثمه در سال ۲۷۳ بطرفداری از